

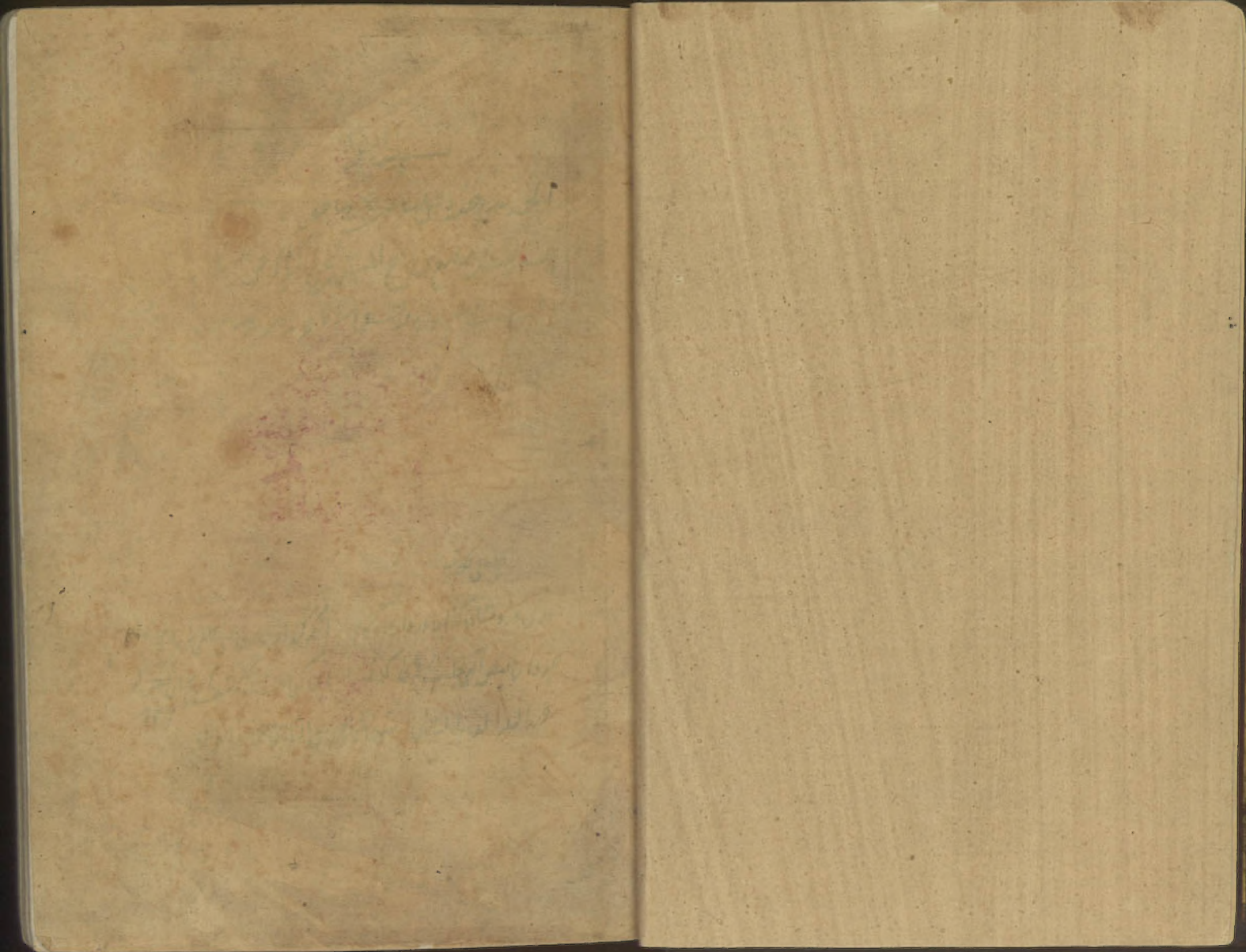
بازدید شد
۱۳۸۱

۱۰۷۸۵-ن



کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: فلسفی معنوی ۶ دفتر ۲۵۸۵	شماره ثبت کتاب: ۸۷۲۲۴
مؤلف: جمال الدین محمد مجیدی	
موضوع: دارای شش سوره از تفسیر جامع که بر آیه بقرآن تفسیرهای هندو، صهیونی و رنجه فوکی و در سرفصل است و مجموع بر چهار فراموشی و قدیمی و جدید است و مجموع آن پنج جلد است و در جلد ششم است	

خطی، فهرست شده
۲۵۸۵





در شادمانی چون کجایت کند
تر شادمانی تا بر بسیر کند
سینه خوام شمره در شادمانی
هر کی کو در راه از اصل خویش
من به جیبی نیای شدم
هر کی دهن خود شد یار من
سرم نه از من و دور نیست
تن ز جان و جان ز تن پیوست
آتش است این یک باقی نیست
هر شمشیر کاذب قاتل
فی حدیث هر که از باری بریم
همچو نه زهره ای و ترافی گویم
فی حدیث را در پر خون کی
عسرم این و بس بر پیوست
در غمت بارون غایب شد
و در غمت با سوز را غایب شد

در شادمانی چون کجایت کند
تر شادمانی تا بر بسیر کند
سینه خوام شمره در شادمانی
هر کی کو در راه از اصل خویش
من به جیبی نیای شدم
هر کی دهن خود شد یار من
سرم نه از من و دور نیست
تن ز جان و جان ز تن پیوست
آتش است این یک باقی نیست
هر شمشیر کاذب قاتل
فی حدیث هر که از باری بریم
همچو نه زهره ای و ترافی گویم
فی حدیث را در پر خون کی
عسرم این و بس بر پیوست
در غمت بارون غایب شد
و در غمت با سوز را غایب شد

در شادمانی چون کجایت کند
تر شادمانی تا بر بسیر کند
سینه خوام شمره در شادمانی
هر کی کو در راه از اصل خویش
من به جیبی نیای شدم
هر کی دهن خود شد یار من
سرم نه از من و دور نیست
تن ز جان و جان ز تن پیوست
آتش است این یک باقی نیست
هر شمشیر کاذب قاتل
فی حدیث هر که از باری بریم
همچو نه زهره ای و ترافی گویم
فی حدیث را در پر خون کی
عسرم این و بس بر پیوست
در غمت بارون غایب شد
و در غمت با سوز را غایب شد

ظاهر شد از عین حکمان از عالم کفر که برآید
 شجره خست از گمان زاید
 رفت در صید سوی خراب شد
 جوی جز بوش آمد و غایت فنا
 کای که نیست ملک جهان
 من حکوم جوی تو ای خان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مات الرب الحق دخواستين

از نقد اجماع تو نیستی او
لی ادب خود را در دست
طاهره از آنان دوری رسید
در میان قوم موسی میزد
منقطع شد آن روان آن
باز موسی چون صفات کرد

لی ادب خود را در دست
لی ادب کند که سیر کس
طاهره از آنان دوری رسید
خران زستانه از دست

[illegible]

علي بن ابي طالب

گفت ایستد خلوتی کن خانه را
 که نه دارد کس در دهانه
 خانه را که در او یک یار نه
 نه در ترک که تیر تو کاست
 واحد آن شهر از قریب نیست
 دست خنجرش نامو که یک
 چون کسی با عا در او پیش
 و در سیر او می جوید سرش
 چاه دهنده چنین شود یا
 خا در دل را که بر می کشا
 کس بر زینت فرغانه
 بر جده آن خا در شکم نهاده
 فرغ خا در خود از سوز و
 آن حکم خارج سندان و
 زان که یک بر سر آن
 با که در زان که
 سوی تنگ کشی داشته

دوری تم خویش دو چاره
 با سپهر دین که ترک خفا
 فرغی و فرغانه یار نه
 که علاج اهل شهری حیات
 خویش و پویشی است
 بانی پرسید از جرحه
 پای خود را بر سر زانو نه
 در باری که کتابت سرش
 خا در دل چون بود از جرحه
 دست کی بودی خانه را یکی
 غرض از دفع آن روی چه
 عاقلی باید که خا در کند
 خجندی از خاک صبا در خم
 دست یزد جای از نو
 بانی پرسید حال ایران
 از ستم و زحاکان و
 سوی تنگ کشی داشته

[illegible]

عليه السلام

Handwritten text in two columns, likely a continuation of a historical or literary work. The script is a cursive Persian style. The text is written on aged, slightly discolored paper.

Handwritten text in two columns, continuing the narrative or historical account. The script is consistent with the text on the opposite page. The bottom of the page features a decorative border with floral and geometric motifs.

سلاطین

Handwritten text in two columns, likely a list or index, with some decorative elements at the top.

Handwritten text in two columns, continuing the list or index from the previous page. The text is written in a cursive script.

که در دوشم آنگه زان کز
 کش چون سها گویی زین
 ازین طوعان پیدای خوش
 ای پیا سبکت از جان
 طوعان را از او رسد

کز آنکه بخود مشربان او
 گفت که منم چون تو که خوش
 هست به اینش از او ایست
 منت پداری چه در بدان
 و زنیان و دوزخ و ناله
 فی سواد آسان را با حسن
 دارد امید کند ای طالب
 بر من سخت نینداید و آید
 او چه میسر آید ای دوست
 آواز از منم چه نام
 روی او بر خاک پرانم
 ای و جهان کنی ای شوی
 بجز که اصل از بنده گشت

[illegible]

روند ان حاجت از سر گذارد
در عهد گمراهی از اندک
گوشت و هم گشت از اندک
شهرت و نام بیشتر در اندک
این عهد غلط انداخته
که حریفان را نباشد بیک
طریق باقی مانده است
هر قدر که بزیل عهد گمراهی
فکرت و نورانی تر از روزگار

تو باطل کوشش من را داد	نه از بهر زاهد کوشش
فرمود در خانه سیدان	براید انکه از پیش صد
خویش را کوشش می کند	مگر کسی که از صد می کند
روی از راجات کوی برد	آل تو روی که او چو می برد
بر آن آن دولت گان حق	سور کوشش است بی چو برد
کو فتد آمد پیش خرد	و که روی بر او آن کن
پیش آن که از پیش برد	سکه در پیش آن که بدو
خلق را تو برید و از آن	چون نه از روی تو بدو
کرد و از آن که بدو	و از آن که از آن کرد

[illegible]

[illegible]

چرخ و زار که گشت
 دولت چو دیو سرایت
 تیران کنی خدای جان
 زدی زار در پیشگاه
 ای غایب ز غریب
 لیکن منست قیام
 بیعتی زین اهل عالم
 سیر و دولت بر
 که او دیده و نه چو دواز
 سیر او گاه مشغول
 سیر پیشگاه
 پیشش بیدار
 سیر از غیر جهان
 که سیر بسازد
 و نقد گشت که بیدار
 بهر صفتی که بیدار

[illegible]

نه که نه طبع و دوی با آن
 و در سبب بی مثل او یک
 قدرت نورانی حق جان
 خوشن خیز که بر لوح
 کا فرمان کار جی جی
 جادو کار و جادو
 ی پر او و بیست
 چنین بار و بیست
 سوی بیست و نه
 او که بر آن نام
 سوز خوشن و در بار
 و از او خوشن
 بعد از آن که
 دست بر طبع خلک بر دام
 من خودم در بار
 بر تو آن ن جان

[illegible]

[illegible][illegible]

خود را در پی سیدی بیا
تا که در آن رخ بر آید

گفت آن که در آن رخ بر آید
تا که در آن رخ بر آید

گفت آن که در آن رخ بر آید
تا که در آن رخ بر آید

گفت آن که در آن رخ بر آید
تا که در آن رخ بر آید

گفت آن که در آن رخ بر آید
تا که در آن رخ بر آید

در این کتاب که در آن رخ بر آید
تا که در آن رخ بر آید

در این کتاب که در آن رخ بر آید
تا که در آن رخ بر آید

ایمان خرم و سیر خوا
گشت خلق میان بد و

گشت آن که در آن رخ بر آید
تا که در آن رخ بر آید

گشت آن که در آن رخ بر آید
تا که در آن رخ بر آید

گشت آن که در آن رخ بر آید
تا که در آن رخ بر آید

گشت آن که در آن رخ بر آید
تا که در آن رخ بر آید

در این کتاب که در آن رخ بر آید
تا که در آن رخ بر آید

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or note, located at the bottom of the page.

[illegible]

عفی عنہما
بیت علیہ
علیہ

3

نورانی با ای خنود	نورانی با ای خنود
کتاب ای باران را بکشت	کتاب ای باران را بکشت
آه ای باران بکرم ما بمان	آه ای باران بکرم ما بمان
هر بار آسمان را در جانت	هر بار آسمان را در جانت
مگر خاک را درون تو بماند	مگر خاک را درون تو بماند
رویش درون مرا که در خور	رویش درون مرا که در خور
قوم کشته می داری در گشت	قوم کشته می داری در گشت
میز جو درختان بر تو بماند	میز جو درختان بر تو بماند
چیزی با خور و خندان آید	چیزی با خور و خندان آید
کشت ای باران تو امام داد	کشت ای باران تو امام داد
آید حق آموختن از تو را	آید حق آموختن از تو را
خامسایان بر از جلوی تو	خامسایان بر از جلوی تو
آید حق آموختن از تو را	آید حق آموختن از تو را
آدم خاکی را حق آموخت علم	آدم خاکی را حق آموخت علم
نام آدمی پس که را در پست	نام آدمی پس که را در پست
را به سست خدای را را با	را به سست خدای را را با

نورانی با ای خنود
کتاب ای باران را بکشت
آه ای باران بکرم ما بمان
هر بار آسمان را در جانت
مگر خاک را درون تو بماند
رویش درون مرا که در خور
قوم کشته می داری در گشت
میز جو درختان بر تو بماند
چیزی با خور و خندان آید
کشت ای باران تو امام داد
آید حق آموختن از تو را
خامسایان بر از جلوی تو
آید حق آموختن از تو را
آدم خاکی را حق آموخت علم
نام آدمی پس که را در پست
را به سست خدای را را با

نورانی
نورانی
نورانی

نورانی با ای خنود
کتاب ای باران را بکشت
آه ای باران بکرم ما بمان
هر بار آسمان را در جانت
مگر خاک را درون تو بماند
رویش درون مرا که در خور
قوم کشته می داری در گشت
میز جو درختان بر تو بماند
چیزی با خور و خندان آید
کشت ای باران تو امام داد
آید حق آموختن از تو را
خامسایان بر از جلوی تو
آید حق آموختن از تو را
آدم خاکی را حق آموخت علم
نام آدمی پس که را در پست
را به سست خدای را را با

[illegible]

[illegible]

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

کتابخانه عمومی

[illegible][illegible]

عالم

مسجد
مبني في سنة ١٠٠٠

37

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

10

مجلسی که در آن وقت بود
چون رسید به پیش از یک
که بپایان آمد و هر دو
هم و کوشی که باشد که
از کوشش و شغل و کوشش

از آن سیدی دفع هر وقت بود
با کمال و بزرگواران و با کمال
من که کوشش و شغل و کوشش
هم و کوشی که باشد که
از کوشش و شغل و کوشش

کشت و کوشش و کوشش
کشت و کوشش و کوشش
کشت و کوشش و کوشش
کشت و کوشش و کوشش
کشت و کوشش و کوشش

کشت و کوشش و کوشش
کشت و کوشش و کوشش
کشت و کوشش و کوشش
کشت و کوشش و کوشش
کشت و کوشش و کوشش

کشت و کوشش و کوشش
کشت و کوشش و کوشش
کشت و کوشش و کوشش
کشت و کوشش و کوشش
کشت و کوشش و کوشش

کشت و کوشش و کوشش
کشت و کوشش و کوشش
کشت و کوشش و کوشش
کشت و کوشش و کوشش
کشت و کوشش و کوشش

<p>بدره ای که در این شهر است از و طاعت بعد از نماز است سر و طاعت است در هر روز</p>	<p>بدره ای که در این شهر است از و طاعت بعد از نماز است سر و طاعت است در هر روز</p>
--	--

<p>بدره ای که در این شهر است از و طاعت بعد از نماز است سر و طاعت است در هر روز</p>	<p>بدره ای که در این شهر است از و طاعت بعد از نماز است سر و طاعت است در هر روز</p>
--	--

در این شهر است
 از و طاعت بعد از نماز است
 سر و طاعت است در هر روز

[illegible]

(Faint handwritten Persian or Urdu script)

بسم الله الرحمن الرحيم

25

[illegible]

...

[illegible][illegible][illegible]

از مرغان و بن و نعل و ...
 آباد و آباد و از ...
 مسیر و ...

و ...
 مرغان و ...
 و ...

به نام دی ای لی
 کت پلید مرغ
 یا جواب من بگو داد
 ای دریا تو غل سوزن
 ای دریا من خوش پرده
 عاشق رنجت دادان
 از کینه غمخیزم بارون
 ای دریا با خیال دیت
 بیعت حق بود و با حق بود
 جفت آن باشد که آن طرقت
 ای دریا اسکندر با
 طوطی من مرغ دیر کیم
 مرغ روزی او داد و او
 طوطی کایه زدی او را
 از روز زشت که طوطی
 ی برداشت را تو را
 ای که عازا احمد کنی
 به قسم من سوخته خاک
 برونه چو قالی کش بود

ای دریا من خوش پرده
 عاشق رنجت دادان
 از کینه غمخیزم بارون
 ای دریا با خیال دیت
 بیعت حق بود و با حق بود
 جفت آن باشد که آن طرقت
 ای دریا اسکندر با
 طوطی من مرغ دیر کیم
 مرغ روزی او داد و او
 طوطی کایه زدی او را
 از روز زشت که طوطی
 ی برداشت را تو را
 ای که عازا احمد کنی
 به قسم من سوخته خاک
 برونه چو قالی کش بود

آینه می کرد و سست کرد
 آینه می کرد و سست کرد
 آن دی که می کرد و سست
 با جاده و اکتان
 من کسی در آن می کرد
 جلد خفا که در آن
 ی شو و صبا در آن
 لای ترا و صبا در آن
 سر که عاشق و دلش
 تشنگان کرب چندی
 چون که عاشق او تو
 بنده کیم که سبیل
 من چو درم که در
 خدی که خواج که
 نیر دریا و خست
 برن و و و و و
 سر و او و و و و
 یستاده عاشق و و و

با تو کرد و ای تو کرد
 دل می کرد و ای تو کرد
 قی زلفت نیر می کرد
 من نه انعام می کرد
 بر کسی در آن می کرد
 جلد خفا که در آن
 ی شو و صبا در آن
 لای ترا و صبا در آن
 سر که عاشق و دلش
 تشنگان کرب چندی
 چون که عاشق او تو
 بنده کیم که سبیل
 من چو درم که در
 خدی که خواج که
 نیر دریا و خست
 برن و و و و و
 سر و او و و و و
 یستاده عاشق و و و

جست که سرگزدهم ذوق بیان
من در لب کیم لب در باوق
هر در شیرین چشم و در سرش
که شیرینی با آرد و جهان
با که در هر گوشه با این سخن

تفسير في احكام
رجل از راه و اما في
رجل از دوست و راني
و بعضي قوله عليه السلام
من سئل عن امر

عالم را از این سوره که در حق
 جویم است و همان حق
 که مرا از این سوره که در حق
 شد مرا را او جانم
 با سلطان شود از این
 که در حق که در حق
 سر به پا و حق
 با قدرت بر مردم که
 حق بر من که در حق

[illegible][illegible][illegible]

پایان تو سگ تو دای لاری	آدمی که بگفت تا خاک بهش
آه ایستاد هر چه که در جهان بود	آه ایستاد هر چه که در جهان بود
آن سینه ستمی در جگر	بود بکی مطهری در جگر
بلبل از آواز او چه شد	یک حرفه و آواز چه شد
جلد می کشی را بستی	وزنای او قیامت کوئی
بهر کس این آواز من	هر کار با جان تو آردی
ما سبب بود بهر اینی را	سزایش بر پیشانی
ساز بهر اهل داری را	جان ده بهر سبب و سبب
با سبب از روی تو نه	کار با ناز و نیت
است و آن تو را که من	کسیست که من در پیش
شده و قدری را داد	کوبد از سبب و سبب
که جرم تو بی تو را	قدی را بر تو از مردم
کبری و آتی تو نیست	سرد و از تو را این نیست
معشوقه سر به روی تو	بسیار از تو را باز
تو ای از روی او بیا	او را کوبد که ای تو ای
بین زلای تو سبب	این جایی و دم کیست
ای هر چه که در تو	جان باقی تو نیست
هر کس که سبب تو	جان سبب تو را

سینه ستمی در جگر
بلبل از آواز او چه شد
جلد می کشی را بستی
بهر کس این آواز من
ما سبب بود بهر اینی را
ساز بهر اهل داری را
با سبب از روی تو نه
است و آن تو را که من
شده و قدری را داد
که جرم تو بی تو را
کبری و آتی تو نیست
معشوقه سر به روی تو
تو ای از روی او بیا
بین زلای تو سبب
ای هر چه که در تو
هر کس که سبب تو

کست او را من بان چشم تو
هر کس که بپسندد بی تو
چون کسی که از کان تو
کوی تو کیم ترا کاست
هر کس که نام تو را
خداوند را که نامش بر ما
آوردی را چه پیش
خداوند را که پیش
هر کس که در او تو
کست طای سزا تو
چون جوانی تو را
چنین امید تو را
خواه از تو سبب تو
خواه پس از تو تو
کست به تو تو
سزای تو را تو

من و کس من و کس تو
سزای تو تو تو
من ترا بپسندم که از تو
هر کس که نام تو را
خداوند را که نامش بر ما
آوردی را چه پیش
خداوند را که پیش
هر کس که در او تو
کست طای سزا تو
چون جوانی تو را
چنین امید تو را
خواه از تو سبب تو
خواه پس از تو تو
کست به تو تو
سزای تو را تو

تو ای که از کان تو
چون کسی که از کان تو
خداوند را که نامش بر ما
آوردی را چه پیش
خداوند را که پیش
هر کس که در او تو
کست طای سزا تو
چون جوانی تو را
چنین امید تو را
خواه از تو سبب تو
خواه پس از تو تو
کست به تو تو
سزای تو را تو

سزای تو

در تو گشت قالی کمر
از برای تخت این خاوند
در گشت او خاوند بیاد
خداوند آن آقا که فرمود
جان قالی که گشت در قفس
بستر آمد این وجود خاوند
استراحت گشت کلی پرست
میل تو سوی خیمه استوار
ای که گشت در طاق کو
پیش از آن که من قالی پرست
آردی گوی که گشت در خیمه جان
مصطفی آمد که سازد همه
ای خیمه را آتش از در به پیش
ای خیمه را اوطاف پیش جان
یکبار گشت در خاوند گشت
آمد که گشت در خاوند گشت
ای که گشت در خاوند گشت
دوش گشت در خاوند گشت
چون تو گشت در خاوند گشت

دست قالی است ای خاوند
از گشت قالی بر تو آرد جان
یکبار گشت از خاوند گشت
ز آنکه گشت از خاوند گشت
پای گشت خیمه خاوند گشت
مصطفی زادی بر تو گشت
سر گشت ز تو گشت خاوند
تا که گشت خاوند گشت
چند گشت ز گشت گشت
چشم گشت ز گشت گشت
در خیمه خاوند گشت
کلیدی یا خیمه گشت
تا که گشت از خاوند گشت
نام گشت از خاوند گشت
رو و با خاوند گشت
این گشت از خاوند گشت
پای گشت از خاوند گشت
ن خاوند گشت از خاوند گشت
کاز گشت از خاوند گشت

ز آنکه گشت از خاوند گشت
مصطفی زادی بر تو گشت
سر گشت ز تو گشت خاوند
تا که گشت خاوند گشت
چند گشت ز گشت گشت
چشم گشت ز گشت گشت
در خیمه خاوند گشت
کلیدی یا خیمه گشت
تا که گشت از خاوند گشت
نام گشت از خاوند گشت
رو و با خاوند گشت
این گشت از خاوند گشت
پای گشت از خاوند گشت
ن خاوند گشت از خاوند گشت
کاز گشت از خاوند گشت

دست قالی است ای خاوند
از گشت قالی بر تو آرد جان
یکبار گشت از خاوند گشت
ز آنکه گشت از خاوند گشت
پای گشت خیمه خاوند گشت
مصطفی زادی بر تو گشت
سر گشت ز تو گشت خاوند
تا که گشت خاوند گشت
چند گشت ز گشت گشت
چشم گشت ز گشت گشت
در خیمه خاوند گشت
کلیدی یا خیمه گشت
تا که گشت از خاوند گشت
نام گشت از خاوند گشت
رو و با خاوند گشت
این گشت از خاوند گشت
پای گشت از خاوند گشت
ن خاوند گشت از خاوند گشت
کاز گشت از خاوند گشت

دست قالی است ای خاوند
از گشت قالی بر تو آرد جان
یکبار گشت از خاوند گشت
ز آنکه گشت از خاوند گشت
پای گشت خیمه خاوند گشت
مصطفی زادی بر تو گشت
سر گشت ز تو گشت خاوند
تا که گشت خاوند گشت
چند گشت ز گشت گشت
چشم گشت ز گشت گشت
در خیمه خاوند گشت
کلیدی یا خیمه گشت
تا که گشت از خاوند گشت
نام گشت از خاوند گشت
رو و با خاوند گشت
این گشت از خاوند گشت
پای گشت از خاوند گشت
ن خاوند گشت از خاوند گشت
کاز گشت از خاوند گشت

تجربہ کر کے دیکھو کہ کیا حال
کرت کردار و خلق و عیال
کرت برین طوائف و کسب
دشمن چاک زخم و بے تاب
نیت آن بدین روزگار
ست روی مکر و درسیا
قصیدہ سحر و جادو
عظیم پیر و لاجپور
امام احمد رضا خان
کاظمی صاحب دیوان
رحمۃ اللعالمین علیہ
رحمۃ اللعالمین علیہ
فیضانِ ابرار قابلِ ذکر است
آفاقِ وقت باقی ذکر است
بیان فی الاموال و عیال
بیان فی حبس و عیال

[illegible]

مستی با ناله اولی بعد از
 قیام بپایان جان را از خواب
 آن جان را زبیر و در کسب
 حسیل سپید بادو آید
 حسیل غیب از غایت این
 از دم ابد الی ابد زان
 فعلی باقی ماندی با حسیل
 سرایت حسیل در دست و پا
 با ناله و بیکش کرد و بر ناله
 در میان این حدیث که افشرد
 با ناله نکر که بعل با ناله
 آخرت یافتی بعل باید که
 گفت بغیر کسرا و با ناله
 زانکه با ناله کسرا آن آدمی
 یک کسرا که ناله سپید در
 را و این است این را بطلان
 پیروز و در احوال آن کسرا
 آن آدمی از خدا تعالی
 در آن غایت فروی در

حشمت باری الهی بر من می
 دفع باد و آن قدر می چید
 من طریقی خوش بود که
 بر خفا و ستان و سرستار
 در زبانی و سوره و درج
 در دل جان و زود اندکی
 آید از انفس و در کف
 عیب آید با و جان و روان
 آنگاه می داشت بر لب
 از هر آن که می فرستاد
 که در اجتناب بود
 که ای عیسی جان که
 من همیشه یار و یار
 کان طایان با و طایان
 که که که که با و با و با
 هر چه بود و با و با
 که که که که که که
 می فرستاد با و با
 لای الهی می فرستاد

[illegible]

حضرت زین العابدین علیه السلام
 گفتند که من و دوستانم
 در راهی بودیم که در آن راه
 یک کوه بزرگ بود که در آن
 یک درخت کهنه بود که در آن
 یک پرنده کهنه بود که در آن
 یک کوه بزرگ بود که در آن
 یک درخت کهنه بود که در آن
 یک پرنده کهنه بود که در آن

مردی از روی خجسته ایست
 سرخی بر رخسارش نهاده
 زانچه که در پیشش بود
 تا آنکه گفتند که در آن
 تا آنکه گفتند که در آن
 تا آنکه گفتند که در آن

تا آنکه گفتند که در آن
 تا آنکه گفتند که در آن
 تا آنکه گفتند که در آن
 تا آنکه گفتند که در آن
 تا آنکه گفتند که در آن
 تا آنکه گفتند که در آن

سر زین العابدین علیه السلام
 تا آنکه گفتند که در آن
 تا آنکه گفتند که در آن
 تا آنکه گفتند که در آن
 تا آنکه گفتند که در آن
 تا آنکه گفتند که در آن

در آن کوه بزرگ بود که در آن
 در آن کوه بزرگ بود که در آن
 در آن کوه بزرگ بود که در آن
 در آن کوه بزرگ بود که در آن
 در آن کوه بزرگ بود که در آن
 در آن کوه بزرگ بود که در آن

در آن کوه بزرگ بود که در آن
 در آن کوه بزرگ بود که در آن
 در آن کوه بزرگ بود که در آن
 در آن کوه بزرگ بود که در آن
 در آن کوه بزرگ بود که در آن
 در آن کوه بزرگ بود که در آن

حیرت آید و در نفس آسوده
 خلقی که با من باشد
 خلق و در اولی که با من
 در آن خاصه بر آن خاصه
 چونکه قصد عالی بر آن
 چه از آن که در آن
 انی که در آن
 در آن که در آن
 جان و در آن
 جان و در آن
 جان و در آن
 جان و در آن

[illegible]

دو کشته در شش ماهی که گشته
مرد و پسر از او هر دو کشته
توبه از آن روز به این روز
بالحق را حسرت بدین

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و هیست هرگز از خیر و جز و خود جیند
نامدار از زکھا پیرون آرند نیشید و دانه
و احمد المومنین

[illegible][illegible]

این کتاب در کتابخانه
 امیر کبیر در تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۰۰
 تاریخ ثبت ۱۳۰۰
 این کتاب در کتابخانه
 امیر کبیر در تهران
 ثبت شده است
 شماره ثبت ۱۰۰
 تاریخ ثبت ۱۳۰۰

ایمان را گفتند در وی چیست

حد عالی نامزد

في وقت من احوالها

کتاب: *تجدید این فنون* - محمد

مسودتہ امیر اسکوٹ

طیب لہیان نداج و پچاندان یان دارد و سر
 داشت لشکر الله ما اکریم و ما تاجونشده است ۵

کردی از مری نور و خوشی تو را	در خرد طالع بسیر سوختی تو را
آتش بستی از سلطان آیت	که در خرد از ملک است
نورین و خرمین از ملک تو را	این سپهر لاله که آن تو را
نقد لایقی میزبان خان	سرخ صیدی و بلبل بود آن
یک اندک گلستان او خسته	موی ملک جان بدیم بهر
چشم سپید با هم سپردیم دین	آفتاب نیست با غفران
پس سلطان سنی با بر کلاه	بکبر ازین حد مرز آن ملک را
باجای تو رفت که او با خودم	موج آن گلشن و درین سبیل ام
چون بدو شیرین تر از کاره	بر سر شاهان عالم و همسران
شیرین تر از گلستان بود	با کالی ده که او ای مردم
هر که ادبی بکن آن کرم	اوسلما است و انکس م هم
اوسلما جدی او باشد	خود می جود هم آن نهی
شیرین تر از گلستان بود	بازی که هم خسته را روزی

ما برای مژدونی را علی
 باز نمیدارد و خسته می

ما برای مژدونی را علی
 باز نمیدارد و خسته می

ما برای مژدونی را علی
 باز نمیدارد و خسته می

ما برای مژدونی را علی
 باز نمیدارد و خسته می

ما برای مژدونی را علی
 باز نمیدارد و خسته می

ما برای مژدونی را علی
 باز نمیدارد و خسته می

ما برای مژدونی را علی
 باز نمیدارد و خسته می

ما برای مژدونی را علی
 باز نمیدارد و خسته می

ما برای مژدونی را علی
 باز نمیدارد و خسته می

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

کتابخانه و موزه ملی ایران
تولید شده است
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

گفت که ای سرکار من این سخن
بسیار از پیش از این است سر
گفته ای که کاوه در پیش
نموده اگر بزرگوار است و
بزرگ است ای کارگر من
که کار خود را بکند و
گفت پیش از این که خود
چون غریبش بود و تیره شد

معدلت را و همی ای که
تا بدید آید که خود چه
ادب ز کز تو بر کز نیست
هر جا که خوش بمانی غلط
با خود نه شو تو بخش
پیش ازین شل و پهل
پیش آمد خیز و آواز
در میان دست و کمر

این کتاب در سال ۱۲۸۰
 در شهر تهران
 در روز ۱۵
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۲۸۰
 در شهر تهران
 در روز ۱۵
 در ماه ۱۲
 در سال ۱۲۸۰

کت یارکس کیتی ای ستم
 بر خن خانی تمام تمام
 کی بیا کی دار خانه از حاق
 و ستمای هست ستمی که
 باز کرد خانه با کت
 تا بجهدی ادب نفی رب
 کت بر دم نوی ای دل
 بستم کجای دوس را که
 جو کجای دوس سوز را
 بستم و خورایم علی ط
 جز بقا من یامانست علی
 که بود بجهدی ای کن مکان
 سر جونی ازیم بوسا کت شود
 زنده و مرده از سوزی کنی
 در کت ایاد او صط شود
 مرد ای کاره فی صلی و
 کور سوزی که از سوزی
 بر آن آوردم و بر دست
 تازم و دیر کرد جهان

کت یارکس کیتی ای ستم
 بر خن خانی تمام تمام
 کی بیا کی دار خانه از حاق
 و ستمای هست ستمی که
 باز کرد خانه با کت
 تا بجهدی ادب نفی رب
 کت بر دم نوی ای دل
 بستم کجای دوس را که
 جو کجای دوس سوز را
 بستم و خورایم علی ط
 جز بقا من یامانست علی
 که بود بجهدی ای کن مکان
 سر جونی ازیم بوسا کت شود
 زنده و مرده از سوزی کنی
 در کت ایاد او صط شود
 مرد ای کاره فی صلی و
 کور سوزی که از سوزی
 بر آن آوردم و بر دست
 تازم و دیر کرد جهان

کت یارکس کیتی ای ستم
 بر خن خانی تمام تمام
 کی بیا کی دار خانه از حاق
 و ستمای هست ستمی که
 باز کرد خانه با کت
 تا بجهدی ادب نفی رب
 کت بر دم نوی ای دل
 بستم کجای دوس را که
 جو کجای دوس سوز را
 بستم و خورایم علی ط
 جز بقا من یامانست علی
 که بود بجهدی ای کن مکان
 سر جونی ازیم بوسا کت شود
 زنده و مرده از سوزی کنی
 در کت ایاد او صط شود
 مرد ای کاره فی صلی و
 کور سوزی که از سوزی
 بر آن آوردم و بر دست
 تازم و دیر کرد جهان

کت یارکس کیتی ای ستم
 بر خن خانی تمام تمام
 کی بیا کی دار خانه از حاق
 و ستمای هست ستمی که
 باز کرد خانه با کت
 تا بجهدی ادب نفی رب
 کت بر دم نوی ای دل
 بستم کجای دوس را که
 جو کجای دوس سوز را
 بستم و خورایم علی ط
 جز بقا من یامانست علی
 که بود بجهدی ای کن مکان
 سر جونی ازیم بوسا کت شود
 زنده و مرده از سوزی کنی
 در کت ایاد او صط شود
 مرد ای کاره فی صلی و
 کور سوزی که از سوزی
 بر آن آوردم و بر دست
 تازم و دیر کرد جهان

با ده کس مراد آن که
 عابد و مستزید است
 در حالت اوله نوکر و
 سرور و زهاد و مکرر
 مستی را در عرفا که
 بار که که مستی است
 باز را در راهان که
 باز چون چه که مستی
 از حق را در بار که
 بعد از مستی که
 برود با آن حق
 حق را در ملک که
 چو نه و ندادی که
 بین که در دست آور
 به این که که
 مکرر که در
 در دست که
 اند که در
 نو علی الهوم که

گشت اهل جزیره دو ماه است
مستقر ما اوقای می شد
تا در آخر صفر ۱۰۵۵ در
نور چشم آمدند به بلیه
لبی ناخشنود و بار
چشمه در فو و شاهی
گشت قتل جان نکر شدند
بجای از نفع او بگشتند
تا با بوم کرد در آن
بیم کردی قمار را از
است بانی که در میان
ارغوانی کار را می از نرس
همه اهل آن کشتگان کرد
ارغوانی در دو سوخته را
و در آن مرد به طاعت
بسیار مبلغ خاک و کمره
برو آن از دست باری
ارغوانی هر جا بگشت
بسیار با صبر از دست

ی که شانه در تحت کمال
 چنان از آینه بر چرخ
 جرد از بر و گاه از آینه
 که حدیث است از حقیر
 تامل که در روی بوی
 کس بر او صبا از آینه
 کس بر خدا و صبا از آینه
 چرخ مغرب و کس بر آینه
 بر و دامن و کوی از آینه
 نیست که کس بر آینه
 لایق از دهم کس بر آینه
 آینه از روی خورشید و آینه
 آینه از دست از روی
 آینه از کیش از آینه
 آینه از دست از آینه
 آینه از دست از آینه
 آینه از دست از آینه
 آینه از دست از آینه

[illegible]

(Vertical inscription in Persian script)

سبزه گون بهر سپهر نازم
شاد و خندان بهر کسب با خیم
فصل ایستاد بهر ایام
خوشتر از چمن و گل بهر بزم
نق می زده بخدی و حال
روح بهانی که در قو و حال
که بهر پیش آن ترند کسبی
یکدرو زان بر تو من کسبی
خفت و نازت می کند و جفا
بهشت که خوشتر از تو میان
کرم و دار است تر از کوهی
هستی از کوه و کوهستان
بر تو هست نفی و جرم کسبی
آهنگ که بر تو جان برین
جان جان بهر آن که جان
سازان دی تو من برین
یوم و روزی که تو هستی
لوحه تهره و اجار و
نطق شکسته و از کج و
نطق کسب نفی که در کسبی
یکد کسب آن صفا و کفر
نطق هر دورا شکسته

کنند ی خورا خورا این
بهر خود کوهی بهر کسبی

سبزه گون بهر سپهر نازم
شاد و خندان بهر کسب با خیم
فصل ایستاد بهر ایام
خوشتر از چمن و گل بهر بزم
نق می زده بخدی و حال
روح بهانی که در قو و حال
که بهر پیش آن ترند کسبی
یکدرو زان بر تو من کسبی
خفت و نازت می کند و جفا
بهشت که خوشتر از تو میان
کرم و دار است تر از کوهی
هستی از کوه و کوهستان
بر تو هست نفی و جرم کسبی
آهنگ که بر تو جان برین
جان جان بهر آن که جان
سازان دی تو من برین
یوم و روزی که تو هستی
لوحه تهره و اجار و
نطق شکسته و از کج و
نطق کسب نفی که در کسبی
یکد کسب آن صفا و کفر
نطق هر دورا شکسته

برای سبزه گون بهر سپهر نازم
شاد و خندان بهر کسب با خیم
فصل ایستاد بهر ایام
خوشتر از چمن و گل بهر بزم
نق می زده بخدی و حال
روح بهانی که در قو و حال
که بهر پیش آن ترند کسبی
یکدرو زان بر تو من کسبی
خفت و نازت می کند و جفا
بهشت که خوشتر از تو میان
کرم و دار است تر از کوهی
هستی از کوه و کوهستان
بر تو هست نفی و جرم کسبی
آهنگ که بر تو جان برین
جان جان بهر آن که جان
سازان دی تو من برین
یوم و روزی که تو هستی
لوحه تهره و اجار و
نطق شکسته و از کج و
نطق کسب نفی که در کسبی
یکد کسب آن صفا و کفر
نطق هر دورا شکسته

حصار داده اند که در آن
بهر شادمانی و خندان
سبزه گون بهر سپهر نازم
شاد و خندان بهر کسب با خیم
فصل ایستاد بهر ایام
خوشتر از چمن و گل بهر بزم
نق می زده بخدی و حال
روح بهانی که در قو و حال
که بهر پیش آن ترند کسبی
یکدرو زان بر تو من کسبی
خفت و نازت می کند و جفا
بهشت که خوشتر از تو میان
کرم و دار است تر از کوهی
هستی از کوه و کوهستان
بر تو هست نفی و جرم کسبی
آهنگ که بر تو جان برین
جان جان بهر آن که جان
سازان دی تو من برین
یوم و روزی که تو هستی
لوحه تهره و اجار و
نطق شکسته و از کج و
نطق کسب نفی که در کسبی
یکد کسب آن صفا و کفر
نطق هر دورا شکسته

سبزه گون بهر سپهر نازم
شاد و خندان بهر کسب با خیم
فصل ایستاد بهر ایام
خوشتر از چمن و گل بهر بزم
نق می زده بخدی و حال
روح بهانی که در قو و حال
که بهر پیش آن ترند کسبی
یکدرو زان بر تو من کسبی
خفت و نازت می کند و جفا
بهشت که خوشتر از تو میان
کرم و دار است تر از کوهی
هستی از کوه و کوهستان
بر تو هست نفی و جرم کسبی
آهنگ که بر تو جان برین
جان جان بهر آن که جان
سازان دی تو من برین
یوم و روزی که تو هستی
لوحه تهره و اجار و
نطق شکسته و از کج و
نطق کسب نفی که در کسبی
یکد کسب آن صفا و کفر
نطق هر دورا شکسته

[illegible][illegible]

بخود خنده و سپرد که هر چه راستی
 چون ز غفلت و در سیدی می شنید
 قاتل و معور شد یک از اندامها
 حکم بر آری علیه ازین بی واسطه
 این سخن بایان تا در او دید که
 نیست خلقت این مسرور را

مجموع حکایات
فیض و اکرام فیضی که کرده
نور کو باقی تو به خود ارم
از نقش پای فیض
در کعبه طوق بی پایان
و عقلا شادان در نور
بشکوه از زلف آید

کرمه و آن عظم تر
از فرا ندم سوزی جو
قوی کنی نه دانه

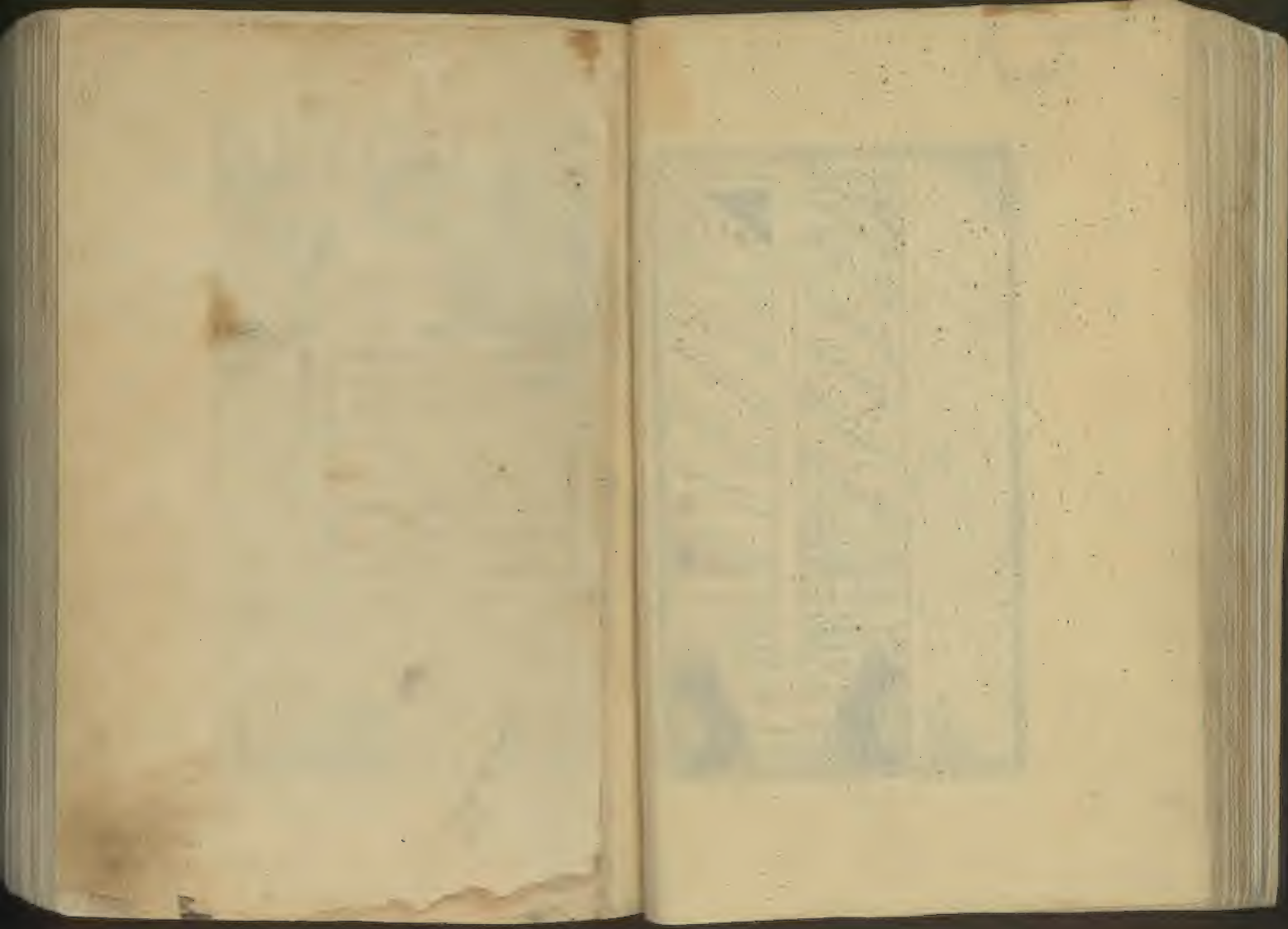
تاسی بر این جگر دریا مستحق
 سر که در آروغی خوراکین
 بروی او حق علی انکسروی
 حق نگه داری افت احوال را
 تو هم نیستش که دروای نبی
 چون قامت بر سر سدا نهاد را

جست اصف نای فعل محبت
 ریحو افتر کبر و حوسید یافت
 فی کمرانی بیا کجکشان
 مجبور و مشر سلطان
 مسیح در صوف دنیا خرد
 انجمنیان شده مرا کش

سوره شهاب
سوره شهاب
تا آری از ربه جفا
فردی که نهفته غبار کینه
از قیامت هم شکوهم گوید
مردم زاده از نسبه محمد

[illegible][illegible]

جبرائیل ادری و ایگناب
 جبرائیل ادری و ایگناب
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۰



بک حکایت بشنود ای کو شیر پاس
تا بعد از تو عیان از او می رسد

[illegible]

مزدید و نماز گزاری
از مار کبی و دیگر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

22

[illegible][illegible]

چو خدمت طلب بود با حق نشسته
گفت ای شمشیر شیوه ای که
مستور است اهل دریا سپید را
بیشتر از این یقین حاشا که
عاشق دورتر از این روزهای
تأبید مستور تر شرف است
از کایه جا که بسج روز
روز پیشتر عاشق بود با
ملک مستور شدیم بهتر روز
و اضمحلال هم مستور صفی
هم برای آنکه من هم مستور
خود عاجز بودی که من حاشا
که محال بود از غیب طبل
و از آنکه غایب از غایب او
بابت آن که من مستور بودم
از دور مستور شدیم حاشا
حال من مستور شدیم حاشا
همه از آنکه مستور بودم
شک که مستور از مستور

کرمی که گشته تو مریدان او
 سگویی که ز دست تو افتاده
 کرمش و او را جلالت دارد
 پس کرم که در آن می رود
 و آن نمون و دیر و دای
 کرمی که در آنجا دارد
 و در جوی تو نشسته
 از تو دور که می بیند
 و از آنی و بدین سوز تو
 او را می بیند و او را

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

علم نایبی نیست که از سر گرفته
تا که توحید بنده او را در
پاکیزت و پرستش گوید که
گفت: ای دل که در دست بیاید
دست نایل بیاید کند

مرکز ملی و بین المللی
مطالعات و تحقیقات

کمر زاری کرد از چوگان او
 کوز زخم مسته تره رقصان
 در روی او و کفش از راه
 می نیاید ببرد و در اصل غم
 میرود و کفش کش می کشد
 جوف تره ای ای و در راه
 در جوی خانی پیش کشد
 زنده غم از کفش میرود
 غم به شمع و قند از تو
 کمره ای نیاید و کفش



سوی آن کسیر که قمار است
وید آن بانه خوش خوش بود
بخشش بود و خوش خوش بود
به فرو از آمد و نامش است
سوی آن که کمار است

۱۵۰ نایه منسوب
مصرعه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

گوشه کوچه بود یک تن بستنی در دگرگاه و یک آسانه بر آینه زان کجده از آن آینه نیست تیره چنان بیکجا چشمه زادی کند چرخ پیروزه در آن نیت	از چشمتان زان تنه آینه زان تنه آسانه بر آینه زان کجده از آن آینه نیست تیره چنان بیکجا چشمه زادی کند چرخ پیروزه در آن نیت
---	---

فردا که گوید و شب سوزانک
یکسره سوزان در آن پاک

از مدها خلق فرماید بستنی در دگرگاه و یک آسانه بر آینه زان کجده از آن آینه نیست تیره چنان بیکجا چشمه زادی کند چرخ پیروزه در آن نیت	از مدها خلق فرماید بستنی در دگرگاه و یک آسانه بر آینه زان کجده از آن آینه نیست تیره چنان بیکجا چشمه زادی کند چرخ پیروزه در آن نیت
--	--

از مدها خلق فرماید
بستنی در دگرگاه و یک
آسانه بر آینه زان کجده
از آن آینه نیست تیره چنان
بیکجا چشمه زادی کند
چرخ پیروزه در آن نیت

بستنی در دگرگاه و یک
آسانه بر آینه زان کجده
از آن آینه نیست تیره چنان
بیکجا چشمه زادی کند
چرخ پیروزه در آن نیت

گوشه کوچه بود یک تن بستنی در دگرگاه و یک آسانه بر آینه زان کجده از آن آینه نیست تیره چنان بیکجا چشمه زادی کند چرخ پیروزه در آن نیت	گوشه کوچه بود یک تن بستنی در دگرگاه و یک آسانه بر آینه زان کجده از آن آینه نیست تیره چنان بیکجا چشمه زادی کند چرخ پیروزه در آن نیت
---	---

فردا که گوید و شب سوزانک
یکسره سوزان در آن پاک

از مدها خلق فرماید بستنی در دگرگاه و یک آسانه بر آینه زان کجده از آن آینه نیست تیره چنان بیکجا چشمه زادی کند چرخ پیروزه در آن نیت	از مدها خلق فرماید بستنی در دگرگاه و یک آسانه بر آینه زان کجده از آن آینه نیست تیره چنان بیکجا چشمه زادی کند چرخ پیروزه در آن نیت
--	--

از مدها خلق فرماید
بستنی در دگرگاه و یک
آسانه بر آینه زان کجده
از آن آینه نیست تیره چنان
بیکجا چشمه زادی کند
چرخ پیروزه در آن نیت

بستنی در دگرگاه و یک
آسانه بر آینه زان کجده
از آن آینه نیست تیره چنان
بیکجا چشمه زادی کند
چرخ پیروزه در آن نیت

از طمان اندکی از دست
چون جوی آمد از آن کرانه
فرخست و فرخست خاک را
بزم در ایامی بکبان خمد
از در اقلید که جوی من
جوی که گشت نامن جوی
خامه قانی نامر و خفته
رفت از بزمه بر دل دور
تا رسید دروازه نشیمن
گشت آن خادم پیش رو
خادم تا بکشت جوی فرخست
گفت من خردم بنو سپردم
بمست تو خردم خفت مار
از تو خردم آنچه من دانم
گفت خواجه که دستم
رو نماز سر کشی ماضی بدین
گفت من مغلوبم دم خفته
تو که بدین میان کرکان
از میان خمد کر سحر کرد

[illegible]

تو که در این دنیا زاده شدی	تو که در این دنیا زاده شدی
بسوی من گشتی و من گفتم	بسوی من گشتی و من گفتم
سوزش خوار و خوار شدی	سوزش خوار و خوار شدی
فقر و غنا در پیش من شدی	فقر و غنا در پیش من شدی
خوبی و بدی در پیش من شدی	خوبی و بدی در پیش من شدی

و در این دنیا زاده شدی
و در این دنیا زاده شدی
و در این دنیا زاده شدی
و در این دنیا زاده شدی
و در این دنیا زاده شدی
و در این دنیا زاده شدی
و در این دنیا زاده شدی
و در این دنیا زاده شدی
و در این دنیا زاده شدی
و در این دنیا زاده شدی

بانی گشتی که در دنیا زاده شدی	بانی گشتی که در دنیا زاده شدی
گشتی که در دنیا زاده شدی	گشتی که در دنیا زاده شدی
در این دنیا زاده شدی	در این دنیا زاده شدی
گشتی که در دنیا زاده شدی	گشتی که در دنیا زاده شدی
گشتی که در دنیا زاده شدی	گشتی که در دنیا زاده شدی

و در این دنیا زاده شدی
و در این دنیا زاده شدی
و در این دنیا زاده شدی
و در این دنیا زاده شدی
و در این دنیا زاده شدی
و در این دنیا زاده شدی
و در این دنیا زاده شدی
و در این دنیا زاده شدی
و در این دنیا زاده شدی
و در این دنیا زاده شدی

[illegible][illegible]

به این خلق ازین کج خلقی
 زانکه آنرا اندک کوشش
 او که در جهت بر خطا
 گشته زان و ازین زان
 زان طرف جهت بر این
 خنوبه تا بهی از این
 بنیست: نه و از این
 بنیست: که در جهت
 گریخته و ازین جهت
 زانکه از جهت
 به این جهت
 کاف بیست
 کان بیست
 صیغه
 حش
 مرکز
 مود
 و این
 کلام

[illegible][illegible][illegible][illegible]

یکمست در میان آن
 هر که در آن گریه کرد
 خود خایه بود و در حال
 کینا دل و خیر و جان کین
 آن بگو که در آن
 حکم و چون قاضی که آن غرضش از گزند شهر و گزند ملک
 گشت خنای نفسی و او را
 گشت این که در پیشش چون
 و در تویی او تامل نامزد
 عباد اهل حکم که گشتند
 هر که از سر و خنای او
 گشت خنای که گشتند
 که گوید او را من و یار من
 که چو گشتند از من و یار من
 هر که از من و یار من
 پیش از این که گشتند
 آری در پیش از این که
 غرضش از گزند شهر و گزند ملک
 هر که از من و یار من

[illegible][illegible]

<p>بر لبه حریفی آید ز لایله گشت پیغام که کرد از زمین که یکی باور تو می گشت به دو جهان از غرض و نیت بختی این دنیا را عرض را شاد و ۱۶۵ و در دهر و احوال از آنکه گشتی نیاید و قیام دید و در کار تو نیاید ست و درستی تو و نیت با تو یک و با خود و نیت حق خود و حق من و او و نیت شریاری آیدست با و نیت</p>	<p>که ز جوی آب تا چایا جوی و اندام و اشرف و دریم نرود از بد و بد و نیت برین صفت و نیت شاد و ۱۶۵ و در دهر و احوال از آنکه گشتی نیاید و قیام دید و در کار تو نیاید ست و درستی تو و نیت با تو یک و با خود و نیت حق خود و حق من و او و نیت شریاری آیدست با و نیت</p>
--	--

شتم غلام در جود و وفای یار خود از دل و نیت

<p>گشت و در ساله و نیت آف خای که نیت و نیت آن خدای که نیت و نیت پاک و نیت و نیت از آنکه گشتی نیاید و قیام دید و در کار تو نیاید ست و درستی تو و نیت با تو یک و با خود و نیت حق خود و حق من و او و نیت شریاری آیدست با و نیت</p>	<p>که ز جوی آب تا چایا جوی و اندام و اشرف و دریم نرود از بد و بد و نیت برین صفت و نیت شاد و ۱۶۵ و در دهر و احوال از آنکه گشتی نیاید و قیام دید و در کار تو نیاید ست و درستی تو و نیت با تو یک و با خود و نیت حق خود و حق من و او و نیت شریاری آیدست با و نیت</p>
--	--

و در کار تو نیاید
 ست و درستی تو و نیت
 با تو یک و با خود و نیت
 حق خود و حق من و او و نیت
 شریاری آیدست با و نیت

<p>نرود بهشتی بر من و نیت بر لبه حریفی آید ز لایله گشت پیغام که کرد از زمین که یکی باور تو می گشت به دو جهان از غرض و نیت بختی این دنیا را عرض را شاد و ۱۶۵ و در دهر و احوال از آنکه گشتی نیاید و قیام دید و در کار تو نیاید ست و درستی تو و نیت با تو یک و با خود و نیت حق خود و حق من و او و نیت شریاری آیدست با و نیت</p>	<p>بر لبه حریفی آید ز لایله گشت پیغام که کرد از زمین که یکی باور تو می گشت به دو جهان از غرض و نیت بختی این دنیا را عرض را شاد و ۱۶۵ و در دهر و احوال از آنکه گشتی نیاید و قیام دید و در کار تو نیاید ست و درستی تو و نیت با تو یک و با خود و نیت حق خود و حق من و او و نیت شریاری آیدست با و نیت</p>
--	--

چهارم غلام در جود و وفای یار خود از دل و نیت

<p>گشت و در ساله و نیت آف خای که نیت و نیت آن خدای که نیت و نیت پاک و نیت و نیت از آنکه گشتی نیاید و قیام دید و در کار تو نیاید ست و درستی تو و نیت با تو یک و با خود و نیت حق خود و حق من و او و نیت شریاری آیدست با و نیت</p>	<p>که ز جوی آب تا چایا جوی و اندام و اشرف و دریم نرود از بد و بد و نیت برین صفت و نیت شاد و ۱۶۵ و در دهر و احوال از آنکه گشتی نیاید و قیام دید و در کار تو نیاید ست و درستی تو و نیت با تو یک و با خود و نیت حق خود و حق من و او و نیت شریاری آیدست با و نیت</p>
--	--

و در کار تو نیاید
 ست و درستی تو و نیت
 با تو یک و با خود و نیت
 حق خود و حق من و او و نیت
 شریاری آیدست با و نیت

[illegible][illegible]

بگویم که در این زمانه ایست
 ملک از تو دور است از افراسیاب
 چون بر سر دیوار که از پشته
 شده و آن را از پشته
 از دیوار که بر سر دیوار
 بر خسته و از خاکل شده
 در سر که از پشته
 گشت چه گشت از پشته
 که در آن که گشت
 از پشته
 و خل آن از پشته
 سایر که از پشته

که در پشته
 سر و خان از پشته
 فعلی و از پشته
 سر و خان از پشته
 از پشته
 سر و خان از پشته

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

پشت او وجود است
دقی
برسد شور را و در این
در وجود ما را از آن که در
حکم آن خدایت گفته اند
صورتی که در وجود خدا
سایه می کشد و در این
می رود آن پسند او پسند
که خود را آردی در کار خود

[illegible]

دوستان و قریب و اقربان
 که در آنجا جمع گردان
 دور از آنجا بفرمایند
 سوی آنجا و در آنجا

[illegible]

درجہ عجمی است و ذوالنون

[illegible]

قشای از بزم ششم اگر مشقه
 جلالی که بستاند از هر
 دست به پیش از آن که
 دستیار از پیش از آن که
 رخ سوزد و در پیش از آن که
 در میان دست و است کشی
 زود حاضر در آن است که

لی کہ تیرا زکریا نہ ہو کر
 خواہی شمس از آتش دگر گشت
 ز کونین تو کہ بجز بندہ زود
 کہ شمس از رخ نامور رفت
 کہ ای شرم مرا نہ ترا
 من و بندہ و دولت و اختیار
 کہ شمس از رخ و دولت رفت
 شاه از آن کور شد غبار
 تو خان آید از کور غارت
 خواہی از رخ نامور خواہی

روز و شب زندگی کجاست
 بزمش در می و فراز و افول
 خواہی بود و از او آزار
 منزل از پیش تو خبری خواہی
 کیم چرخ کجی قامت بر تراز
 و اند و میر و حاکم و دایم
 کہ ای کیم و او کیم خواہی
 بیاد تو رسید و دور شد
 ست و در و بر و کیم خواہی
 در مستی قتل و آوار

[illegible]

در کتب کتب خود برگزیده
ایکوی آفت گشت را بر آفت
ایکبار با کز رخسار شریف
و کز آن دو مهر گشت موم
بود لقا و نیت و شک و غلبه
چون رود و در هر پای پاشان
او پیشه با ما و آن مقام
در پیش هر جا که اندک از
کوهری بید و تور و مصلحت
تو بر پیشی کن مرا چشمه
تو که خاست خلاق و شایسته
مرد و او سید ایزد و پادشاه
چون بر تو و منبر از سر زده
و نهان رسا و کسوف

آید از میدان در آید
 نایب از میدان در آید
 چنان که عالم در عالم
 خواجه کمال از عالم
 عالمی است و خوشتر است

[illegible]

کوشش باد و نسیم بر آید
 و گلشن بر سرش ببارد
 کای شادمانی آن سرگرد
 زلف و سحر بر سرش ببارد
 و در آستانه شادمانی
 آن خنجر از بابت آن سرگرد
 لبش کنی گویا بر آید
 و در جهان کرایه داد و در جاده
 صد و سی و پنج تن شادمان
 می یابند بر سرش ببارد
 و در آن آن سرگرد
 زانکه بر سرش زلف ببارد
 حق تعالی او را می شود
 را به چند روز و در آن سرگرد
 نیز بر سرش زلف ببارد
 و در آن سرگرد
 بر سرش زلف ببارد
 و در آن سرگرد
 بر سرش زلف ببارد

چون پری او دست از او
تو کس کی برین کی سپه
مخالفیت پیش می
خار و سفاقت که آن
مست و لایحی میزد
زهر شش آید جو از زهر
سو و سهره بیاضی دارد
بگذازانند بر سر سواد شش
عذر از او باز سواد شش

جبرافاحیه و انکلیس عدد

چنه رانو استی واد بخل
 نستی که هم یک سوره است
 حرکت سه و نه زن کا به
 کایه هم چون میوه این است
 ویر پس جویم چو زعفران

را که خود را دیوانه شایسته بودن

مورتی قوم دروید مسیحی

[illegible][illegible]

جود دارد و در چشمه است
تا که بر او اطمینانی هست
تا که بر او زدن جز
جود استانی از این تیره
پیش از این است و اعلی
فی انه و در کتبنا مراد
که جاد و حقایق است
کافی به کوه که در آن
با مرز او در روز و شب
بجزستان جود است

خواندن محبت مستحباب افتاده را بر ایشان

در این دیوانه مستی خفته اند
 گفت این نور نام که مستی
 گفت از آنکه خورده ام که مستی
 گفت از آنکه خورده ام که مستی
 مایه جوی فرغ شب بخواب
 مستی که در کمال مستی
 گفت من شاد و دانا و غم نمی

[Handwritten Persian text from a manuscript fragment]

زهره را به دین و سر زلفان
 کف تن ارقی قامت کف تم
 گشتن گویای تو با جود ای
 خرم رانی که گشتن گشتن
 تو بخت گویای تو با جود ای
 بهمن خنده که گشتن گشتن
 و اما بهمن خنده که گشتن گشتن
 چگونه آمد تو جود ای
 و درختان را به دین و سر زلفان
 طاعت عارفانه خاکان
 مرد و زری را که گشتن گشتن
 کما می کرد بدین تو با جود ای
 چون ترا به دین و سر زلفان
 تو خشنی که گشتن گشتن
 که مرد و زری را که گشتن گشتن
 خود تو جود ای که گشتن گشتن
 به دین و سر زلفان
 کما می کرد بدین تو با جود ای
 چون ترا به دین و سر زلفان
 تو خشنی که گشتن گشتن
 که مرد و زری را که گشتن گشتن
 خود تو جود ای که گشتن گشتن

[illegible]

فصل در کار که استاد در تحصیل
 که در عینا وجود است پس در خدمت
 بر سر راهیم و بر سر سر راه
 جانست خود نمودن و از جان
 با و جانان از آن بر روی نیست
 چنانکه از در عینا و خیر و شر
 خیر و با و چنانکه باشد که
 اگر که در از آن با آن متن نیست
 در میان او در کار که در آن
 باشد که با شرف و در میان
 سوزی میفرمایند و در او در آن
 زانکه خود در میان او در آن
 سر نهادی است که در میان او
 زانکه از آن با آن در میان او
 مطایبان و در آن در آن
 راست که در میان او در آن
 محقق از آن در میان او در آن
 که از آن با آن در میان او
 او در آن با آن در میان او

[illegible]

اگر در این کردن کاروان
ی و در این سودا و تجارت
رفت نامه بر زمین در اوج
کامیابی آن کاروان
مرکز بر گویان از اکران
باز می کشان از سر یک
استی و چرم کی رفت بر
آن کی گوید به چه کوش
آن کی گوید به چه کوش
از برای کاروانی در میان

چنانکه هر کسی در معرفت
طبی از حق و دیگر کوش
و آن که در هر دو طبعی
هر یک از هر دو طبعی
از این نیست و آن نیست
را که بی حق اعلی ناپید
که باشد و حال نیست و
تا باشد راست کاروان

استی و توان بیان گفتن
کاروان شده و در کوش
تو می بیشتر و آن کوش
چین چو نه و آن کوش
شکافی بدست بر نام
راشتر خفته و کوش
استی و سوی آن طبع
و آن کی چو به سر
و آن کی که در کوش
و از برای کاروانی در میان

مرکز به است به دجوان
پیش بود کاروانی است
در پیش است و کوش
و آن کی چو به سر
و آن کی که در کوش
و از برای کاروانی در میان

اگر در این کردن کاروان
ی و در این سودا و تجارت
رفت نامه بر زمین در اوج
کامیابی آن کاروان
مرکز بر گویان از اکران
باز می کشان از سر یک
استی و چرم کی رفت بر
آن کی گوید به چه کوش
آن کی گوید به چه کوش
از برای کاروانی در میان

چنانکه هر کسی در معرفت
طبی از حق و دیگر کوش
و آن که در هر دو طبعی
هر یک از هر دو طبعی
از این نیست و آن نیست
را که بی حق اعلی ناپید
که باشد و حال نیست و
تا باشد راست کاروان

استی و توان بیان گفتن
کاروان شده و در کوش
تو می بیشتر و آن کوش
چین چو نه و آن کوش
شکافی بدست بر نام
راشتر خفته و کوش
استی و سوی آن طبع
و آن کی چو به سر
و آن کی که در کوش
و از برای کاروانی در میان

استی و توان بیان گفتن
کاروان شده و در کوش
تو می بیشتر و آن کوش
چین چو نه و آن کوش
شکافی بدست بر نام
راشتر خفته و کوش
استی و سوی آن طبع
و آن کی چو به سر
و آن کی که در کوش
و از برای کاروانی در میان

چنانکه هر کسی در معرفت
طبی از حق و دیگر کوش
و آن که در هر دو طبعی
هر یک از هر دو طبعی
از این نیست و آن نیست
را که بی حق اعلی ناپید
که باشد و حال نیست و
تا باشد راست کاروان

استی و توان بیان گفتن
کاروان شده و در کوش
تو می بیشتر و آن کوش
چین چو نه و آن کوش
شکافی بدست بر نام
راشتر خفته و کوش
استی و سوی آن طبع
و آن کی چو به سر
و آن کی که در کوش
و از برای کاروانی در میان

استی و توان بیان گفتن
کاروان شده و در کوش
تو می بیشتر و آن کوش
چین چو نه و آن کوش
شکافی بدست بر نام
راشتر خفته و کوش
استی و سوی آن طبع
و آن کی چو به سر
و آن کی که در کوش
و از برای کاروانی در میان

چنانکه هر کسی در معرفت
طبی از حق و دیگر کوش
و آن که در هر دو طبعی
هر یک از هر دو طبعی
از این نیست و آن نیست
را که بی حق اعلی ناپید
که باشد و حال نیست و
تا باشد راست کاروان

استی و توان بیان گفتن
کاروان شده و در کوش
تو می بیشتر و آن کوش
چین چو نه و آن کوش
شکافی بدست بر نام
راشتر خفته و کوش
استی و سوی آن طبع
و آن کی چو به سر
و آن کی که در کوش
و از برای کاروانی در میان

چون آمد که آن همه جاده
برین بی مستوره کارزار برکنده
مردان همه در پیش او
گوشه کار داشتند تماشای
سپهسالار که در میان
درجات این مرتبه ایستاده
در کفایتی که حاصل صفات
نیایش در نهان او بود
گزاره همه کرد که در او
برکت داشت که با وجودی که در
پیش روین سپهسالار می نمود
چون آمد که آن همه جاده
برین بی مستوره کارزار برکنده
مردان همه در پیش او
گوشه کار داشتند تماشای
سپهسالار که در میان
درجات این مرتبه ایستاده
در کفایتی که حاصل صفات
نیایش در نهان او بود
گزاره همه کرد که در او
برکت داشت که با وجودی که در
پیش روین سپهسالار می نمود

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

Handwritten text in a single column, likely a continuation of the previous page's content.

Handwritten text in a single column, likely a continuation of the previous page's content.

Handwritten text in a single column, likely a continuation of the previous page's content.

Handwritten text in a single column, likely a continuation of the previous page's content.

مجلس ۱۰۰

٢٠٠

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

سایه بر چای مردم را عوض
می کار تا چندین مکتبش
بیت هم رفت قوی باشد
ن عمارت کردن گور چسب

خود را در صفا گویری
 لب او که روی و مدون غش
 خانه بقا و کنسکون
 که گمان نه از اطلال پوشش
 عذاب شکست آن مابین او
 بدین رنای شش نفس و مکر
 آن کی بختی در آن احوال گمن

گفت از این بشنوید این سخن
 گوید و هر که فایده شود
 من برون کردم نکردن و انصاف
 حق و بیخ و رسالت هم
 من میباید که حق و انان و نه
 این گفت و حق را بدی کرد
 که این (به ندی) جا دور

کز کجای نهی چه خبر کز ما
 در زمانه یک یک سازان
 بر سر آواختن سرب کاران
 ای خورشید خلق از راه بود
 مال ایشان خون ایشان
 در این قفس کجای کجاست
 چو یک سنجی ای با خورده
 بری به سر که گاه میشناس
 آنگاه به رویی ای از میان
 مصطفی چون یافت هزار را
 چو یک و شش هزار
 چو چینی و پری آن استاد
 در انفس درشت میزد
 به روی گروهی در عرض رویی
 که خوری گوشت کن که خورد
 آن دم گوشت خازنی
 پس عاقل و داور از میان
 افکار و آراء آن ده
 که در شکر تو چو شکر است

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

[illegible][illegible]

[Faint handwritten Persian script]

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, filling the upper portion of the right page.

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, filling the upper portion of the left page.

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, filling the upper portion of the right page.

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, filling the upper portion of the left page.

Handwritten text in two columns, likely a continuation of a historical or literary work. The script is a cursive style typical of Persian manuscripts.

Handwritten text in two columns. The right column contains a list of names or titles, while the left column contains descriptive text. A small decorative border is visible at the bottom of the left column.

Handwritten text in two columns. The right column contains a list of names or titles, while the left column contains descriptive text. A small decorative border is visible at the bottom of the left column.

Handwritten text in two columns. The right column contains a list of names or titles, while the left column contains descriptive text. A small decorative border is visible at the bottom of the left column.

[illegible][illegible]

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, arranged in columns. The text appears to be a list or a series of entries, possibly related to a medical or scientific treatise.

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, arranged in columns. The text appears to be a list or a series of entries, possibly related to a medical or scientific treatise.

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, arranged in columns. The text appears to be a list or a series of entries, possibly related to a medical or scientific treatise.

Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Arabic, arranged in columns. The text appears to be a list or a series of entries, possibly related to a medical or scientific treatise.

فصل اول در بیان احوال و حال
و در بیان احوال و حال
و در بیان احوال و حال

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible][illegible]

مجلس اول در بیان احوال و حال
و اخبار و حوادث و غیره

در این مجلس که در روز پنجشنبه
اول ماه رجب سال ۱۰۸۵ هجری
قمری در محفل مبارک حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام
عقد گردید و در آنجا
بسیار از احوالات و اخبار
و حوادث و غیره
تذکره شد و در آخر
از بعضی از اشعار
و کلمات و غیره
تذکره شد.

[illegible]

آن خدایی که بیانی بی نهایت باز که اندک دانشش بی اندازه او بهر حال از غیب و حال که بی بی بی محض از این عالم که بی همه حال از این عالم و این غرضش که بی کلام و این او را در حق و بیست آن که در هر روز بی غیب آن شب که در کوفت بی غیب این که در کوفت بی غیب	و خدایی که بیانی بی نهایت باز که اندک دانشش بی اندازه او بهر حال از غیب و حال که بی بی بی محض از این عالم که بی همه حال از این عالم و این غرضش که بی کلام و این او را در حق و بیست آن که در هر روز بی غیب آن شب که در کوفت بی غیب این که در کوفت بی غیب	و خدایی که بیانی بی نهایت باز که اندک دانشش بی اندازه او بهر حال از غیب و حال که بی بی بی محض از این عالم که بی همه حال از این عالم و این غرضش که بی کلام و این او را در حق و بیست آن که در هر روز بی غیب آن شب که در کوفت بی غیب این که در کوفت بی غیب
---	--	--

<p> بی شکند از درگاه کاین درون اوین سربست بر پای بی فلک را بر هر که کرد از درون عید و عزا بر این اهل است دست از دستم زن و مادر رضا این کار سربست بر او دیگر با این سخت جوان و پسر چنانکه کسی که از او است کلا </p>	<p> بی شکند از درگاه کاین درون اوین سربست بر پای بی فلک را بر هر که کرد از درون عید و عزا بر این اهل است دست از دستم زن و مادر رضا این کار سربست بر او دیگر با این سخت جوان و پسر چنانکه کسی که از او است کلا </p>
<p> بی شکند از درگاه کاین درون اوین سربست بر پای بی فلک را بر هر که کرد از درون عید و عزا بر این اهل است دست از دستم زن و مادر رضا این کار سربست بر او دیگر با این سخت جوان و پسر چنانکه کسی که از او است کلا </p>	<p> بی شکند از درگاه کاین درون اوین سربست بر پای بی فلک را بر هر که کرد از درون عید و عزا بر این اهل است دست از دستم زن و مادر رضا این کار سربست بر او دیگر با این سخت جوان و پسر چنانکه کسی که از او است کلا </p>

هر که در دم مایعین رسد جایی
 بود آدم را بعد در هوا سدی
 ملک فرعون من و پدر نبی
 وین دو را پدر فرعون بشین
 وین را پدر جد و نجیب خود
 کی توان برین دو را بشین
 ای و سویی که بر آفرینست
 بهمان آنکه حق تعالی میگرداند و میگرداند
 و اعیان را غرامین همه باشد عای حاجت آفرین
 و این را حاجت باید کرد آنکه در دست
 المصطفی از ادعای اعظم ارکان استیضاح است
 سخن شرح ملک و کفر
 چرا و بی ادبیا را کینست
 هر که در دنیا اینی خجاست
 حق تعالی که است آفرین
 هر که در بی و ادبیا را
 هر که استحقاق آفرین
 آفرین که بی ادبیا را
 آفرین که بی ادبیا را
 آفرین که بی ادبیا را
 آفرین که بی ادبیا را

[illegible]

[Faint handwritten Persian script, likely bleed-through from the reverse side.]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

<p>مکس زایت نان بیست کجورمان کنی کس کرد و بس کرد و در زن کس و کس پاک سلطان باستان ارباب خور و از پرورش با بحر شور</p>	<p>باز است رنگ عیب سوز با زباید و کس کس و چون نوازات کس و دیوان کلان بیست نایب از دین و پاک دور</p>
<p>مکس زایت نان بیست کجورمان کنی کس کرد و بس کرد و در زن کس و کس پاک سلطان باستان ارباب خور و از پرورش با بحر شور</p>	<p>باز است رنگ عیب سوز با زباید و کس کس و چون نوازات کس و دیوان کلان بیست نایب از دین و پاک دور</p>

[illegible][illegible]

نصرت و مساعد در فراخ
 طاعتی قربان باشد و حاصل
 کفایت حاصلش تنی که
 درین اقل برده است
 اول تو معنی جان شود
 هیچ باکستان با دیده
 شستی یا تا که و ایجاب کار
 پذیرفت بی چشم جان
 کفایتی و تقاضا و قدر
 جواد می جانان کفایت
 دست برده می تمام شد
 انسان که بر زمین در جای
 انسان هر روزین زن در د
 چون ما که گشت بر نهاده
 چن حاجی درین خاک را در
 چ با بی ایستاده بر
 چ نشسته کجی خورشید
 دست سرگردان فلک دارد
 این بین که با تو بیا می کند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

2.

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

بالله تعالى

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible][illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

با دو عقل نایس بنا داداری
 جز او که خود را سلیان نام کرد
 صورت کار سلیان رفو بود
 خلق گفته ای بیایان نیست
 او چون در دست او چون در دست
 از هر کجایی حق هر کجایی
 در بر او حق صورتش را در دست
 که بر آید و عوی ز خیار
 در میان آن کار بیگفت
 یست باری با غیر خادام
 حق در حق نیست و ظل
 پس کی گشت با خود در جواب
 با که در زلفت جانی بحسین
 او که گویند و گفت و قهر
 تو که انکشتی بی بار و د
 با من حق حاضر و غایب
 و در خلعت با غیرم او را چنین
 که صد آن سحر وین سر زبدا
 کردی من شایسته ای سلیان

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

چند روز در این برین کاسه	در کافین بود جنت
سبزه زار از حلاوت	در جنتی کشته آن
چون که خواب غفلت شازده	است بیدار و سوختن
بسی که در میان فراغ و آه	تا قیامت در غلظت
ای خلیفه که در کشتن	چون او را حلاوت
خدا در این کاسه	در کافین بود جنت
سبزه زار از حلاوت	در جنتی کشته آن
چون که خواب غفلت شازده	است بیدار و سوختن
بسی که در میان فراغ و آه	تا قیامت در غلظت
ای خلیفه که در کشتن	چون او را حلاوت

چند روز در این برین کاسه	در کافین بود جنت
سبزه زار از حلاوت	در جنتی کشته آن
چون که خواب غفلت شازده	است بیدار و سوختن
بسی که در میان فراغ و آه	تا قیامت در غلظت
ای خلیفه که در کشتن	چون او را حلاوت
خدا در این کاسه	در کافین بود جنت
سبزه زار از حلاوت	در جنتی کشته آن
چون که خواب غفلت شازده	است بیدار و سوختن
بسی که در میان فراغ و آه	تا قیامت در غلظت
ای خلیفه که در کشتن	چون او را حلاوت

چند روز در این برین کاسه	در کافین بود جنت
سبزه زار از حلاوت	در جنتی کشته آن
چون که خواب غفلت شازده	است بیدار و سوختن
بسی که در میان فراغ و آه	تا قیامت در غلظت
ای خلیفه که در کشتن	چون او را حلاوت
خدا در این کاسه	در کافین بود جنت
سبزه زار از حلاوت	در جنتی کشته آن
چون که خواب غفلت شازده	است بیدار و سوختن
بسی که در میان فراغ و آه	تا قیامت در غلظت
ای خلیفه که در کشتن	چون او را حلاوت

چند روز در این برین کاسه	در کافین بود جنت
سبزه زار از حلاوت	در جنتی کشته آن
چون که خواب غفلت شازده	است بیدار و سوختن
بسی که در میان فراغ و آه	تا قیامت در غلظت
ای خلیفه که در کشتن	چون او را حلاوت
خدا در این کاسه	در کافین بود جنت
سبزه زار از حلاوت	در جنتی کشته آن
چون که خواب غفلت شازده	است بیدار و سوختن
بسی که در میان فراغ و آه	تا قیامت در غلظت
ای خلیفه که در کشتن	چون او را حلاوت

در این کتاب که در باب
کتاب مقرر است
در باب اول
در باب دوم
در باب سوم
در باب چهارم
در باب پنجم
در باب ششم
در باب هفتم
در باب هشتم
در باب نهم
در باب دهم
در باب یازدهم
در باب پانزدهم
در باب شانزدهم
در باب هجدهم
در باب بیستم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

[illegible]

قلم خود را در این کتاب
 ثبت نمود
 در روز دوشنبه
 در ماه رجب
 در سال ۱۰۸۰
 در شهر تبریز
 در محله کهنه
 در خانه شماره ۱۲
 در کوچه شماره ۳
 در خیابان شماره ۴
 در میدان شماره ۵
 در بازار شماره ۶
 در حمام شماره ۷
 در مسجد شماره ۸
 در مدرسه شماره ۹
 در دکان شماره ۱۰
 در خانه شماره ۱۱
 در کوچه شماره ۱۲
 در خیابان شماره ۱۳
 در میدان شماره ۱۴
 در بازار شماره ۱۵
 در حمام شماره ۱۶
 در مسجد شماره ۱۷
 در مدرسه شماره ۱۸
 در دکان شماره ۱۹
 در خانه شماره ۲۰

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

این کتاب در علم طب
 و جراحی و کیمیاء
 و فقه و اصول و
 و سایر علوم
 و فنون
 و صنایع
 و معادن
 و تجارت
 و دولتی
 و اجتماعی
 و اقتصادی
 و سیاسی
 و نظامی
 و ادبی
 و تاریخی
 و جغرافیایی
 و طبیعی
 و فلسفی
 و الهیاتی
 و حقوقی
 و پزشکی
 و دندانپزشکی
 و عینک
 و سایر امور
 و صنایع
 و معادن
 و تجارت
 و دولتی
 و اجتماعی
 و اقتصادی
 و سیاسی
 و نظامی
 و ادبی
 و تاریخی
 و جغرافیایی
 و طبیعی
 و فلسفی
 و الهیاتی
 و حقوقی
 و پزشکی
 و دندانپزشکی
 و عینک
 و سایر امور

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مجلس

[illegible]

در جهان اگر چه در قلوب
 عشق را بر این عالم نیست
 می بینم که بر این عالم نیست
 در جهان اگر چه در قلوب
 عشق را بر این عالم نیست
 می بینم که بر این عالم نیست

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript page. The text is written in a cursive style and includes a signature at the bottom right.

مکتبہ

[illegible]

کتابخانه عمومی
موزه و کتابخانه
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

24

[illegible][illegible]

...

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

با هر این چند بسته بود
 گویا کسان را پیشش برآ
 کارگشای که پیشش
 خانه ای که سوزی همان
 بکزان چشمه آید
 از سر او در آن جای آن
 آن دست قیامت سرودن
 گویا چای چای که در
 در آن سرود آبی و چای
 یک جان بکار جان بکار جان

چایلات از سر او در پیش چایلات
 آن بی غایت با دل خود
 بوی خوش آن کای پیش
 چون با سر او در آن کای
 گفت شود که آن کای
 فرزند او در آن کای
 گفت شود که آن کای
 آن که در آن کای
 گفت که آن کای

این غلب ترنم شدیم بر
 او در خود خوش او
 بیک سر و دست او
 می نام او در پیش ای
 که با دست او در
 شکست او در
 کبابی او در
 بزرگ او در
 یک جان بکار جان

چایلات از سر او در پیش چایلات
 آن بی غایت با دل خود
 بوی خوش آن کای پیش
 چون با سر او در آن کای
 گفت شود که آن کای
 فرزند او در آن کای
 گفت شود که آن کای
 آن که در آن کای
 گفت که آن کای

[illegible]

کلمه بیست و نهم از این الماع
 که گفته اند و داخل غنای
 جو که مشغول از جانان افکار بود
 در الماع غریب بیفت
 چون بایک شایسته ای وارد چون
 آید خیره خیره و چون آمدش
 که بخواهد که بر او سلطان کن
 بدید که دست فغان بیرون
 بیرون شد از لب رستی که گشت
 گفت یارب بی فرید او را
 بشود ما من هم خد که گشت
 که صبر کنی در محبت بیست
 گفت حق آن که گشت در محبت
 پس بگفت آن خاصا خاصا
 و آن صواب و آن که گویا
 که بیست و نهم است در
 تا صبح که پیش از او را
 که صبح که پیش از او را
 که صبح که پیش از او را

چو کرد و در این جهان
 نامش که در دست اصل فرشت
 بایست که در اندوخته او را
 شیخ الماع حاجت بی گشت
 بیل بی آید سبک بیدار
 که بگوید و در گشت و گذار
 نیست و در این راه
 میرفت که در خشم گشت
 آید بدین دانی نشین
 بی فرید و گشت
 تا بداند اصل آن فرشت
 که در جاکت است در گشت
 پیش که در آن در گشت
 و در صبح که گشت
 تا بداند اصل آن فرشت
 آن بیست و نهم است
 که در دست در گشت
 بی بیست و نهم است
 که در دست در گشت
 که در دست در گشت

[illegible]

ششام الدین که گزاف است
 ای فیض الفیض المدام را
 که بنوی خلیف خوب کوشش
 در محبت و استغنی و ای بی
 یکسکه باران خود فروخت
 لوح تو خفت باز دنیا بیان
 شرح تو رفتی استیاض بیان
 لوح تو خفت عریق قباب
 باغ تو خفت و باغ تو خفت
 دلم خورشید جهان دلم خفت
 تو خفتی کسی که نه جان
 تمام تو خفت شیخ از دیه را
 با نانو بی حشر نه کاش
 مرا کی که جسد کبریا کند
 قدر تو نکشت مرا که کمال

طالع آقا زعفرانجام است
 و ستان آقا زافرا ستان
 و موبدی حلقه کنگش است
 یزید بن سق بنی کیم است
 چادر کاف آقاب و موبدی است
 کوبه ای که عجب و عجایب
 مجور را عجب و آدم در ستان
 آقا عشتار رخ بقول لغا
 که در صحن رخس و نامور است
 که در چشم کز و نایک و دور
 شهود آقاب کمال کاران
 و نظر و ادب و ادب و ادب
 یا در شجانه و نامد خاست
 آن چوب چوب که یادین نام
 عفا اندر شرف تو خفت و زعفران

یزدان خدایا این شکر بیان
 که بنوی خلیف خوب کوشش
 در محبت و استغنی و ای بی
 یکسکه باران خود فروخت
 لوح تو خفت باز دنیا بیان
 شرح تو رفتی استیاض بیان
 لوح تو خفت عریق قباب
 باغ تو خفت و باغ تو خفت
 دلم خورشید جهان دلم خفت
 تو خفتی کسی که نه جان
 تمام تو خفت شیخ از دیه را
 با نانو بی حشر نه کاش
 مرا کی که جسد کبریا کند
 قدر تو نکشت مرا که کمال

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

...

[illegible][illegible]

جبهه من از شمع خود شناساؤ

[illegible]

5

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

نیت نیکان بود عمل طاهر	روایت کمال بود و نه
شراف بود و سپس توانا بود	روایت کمال بود و نه
آل راوی از طاهر جان ترا	خدا آن شرف و شاد و توان
نیت نیکان بود عمل طاهر	روایت کمال بود و نه
شراف بود و سپس توانا بود	روایت کمال بود و نه
آل راوی از طاهر جان ترا	خدا آن شرف و شاد و توان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible][illegible]

سوی خوار شده جان پیش
 بنزد وزارتین جان دوا
 مست و در دست برادر لیل
 گشت لایق بازی و تنویر
 من صاحب دل کم رو نخل
 تو دل خود را بولی زداستی
 ولی که کار خود چو من
 این چنین دل بر تو را دل
 صاحب دل پیشش بود
 که او پیشش دارد سر
 که گشت و از بازی او گشت
 بی اندوه و با کسی حق نوال
 سوخت و گرفت گشتند
 با گشتن بازی گل افسان
 انصافی که گنج در کف
 صد دل در روز بازی بازی
 که تو را نیست از من بازی
 شکم که در تن من دل یکدم
 باز و جوت منم چنان

کی گشت ز من که تاب نیست
 با هر چه پا داشت و حق
 دل می خواند از من قوم زول
 تا بنویس از تنبلی من یکدم
 تو پیشش بود و این کار
 هست و چو دل از یکدیگر
 و از دوا چه تو چو دل
 سبزه را از دوا چه یکدم
 حق و دوا پیشش بست دوا
 که شوی و راسته او حق
 و در مملکت همه باشند
 من گفتم من صاحب دل
 و گشتن از هر چه مان
 مست و دل و مکر ز کمال
 گشتن کفایت باشد و اسیر
 حق بگوید دل بیاری سختی
 و در تن تو هر چه دوا ختم
 خنده و دوا را بی جان مردم
 ز بازی با ما زان باشد جان

خوار و با حسن خلق
 از تنبلی من دل
 پیشش بود و این کار
 هست و چو دل از یکدیگر
 و از دوا چه تو چو دل
 سبزه را از دوا چه یکدم
 حق و دوا پیشش بست دوا
 که شوی و راسته او حق
 و در مملکت همه باشند
 من گفتم من صاحب دل
 و گشتن از هر چه مان
 مست و دل و مکر ز کمال
 گشتن کفایت باشد و اسیر
 حق بگوید دل بیاری سختی
 و در تن تو هر چه دوا ختم
 خنده و دوا را بی جان مردم
 ز بازی با ما زان باشد جان

[illegible]

[illegible]

۱. در این کتاب که در این کتاب
 ۲. در این کتاب که در این کتاب
 ۳. در این کتاب که در این کتاب
 ۴. در این کتاب که در این کتاب
 ۵. در این کتاب که در این کتاب
 ۶. در این کتاب که در این کتاب
 ۷. در این کتاب که در این کتاب
 ۸. در این کتاب که در این کتاب
 ۹. در این کتاب که در این کتاب
 ۱۰. در این کتاب که در این کتاب

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

در هر دو بی حلی و با سبب
 در خرد و در ترک بین
 که در دوشین بر می گوی
 شمرده علی فرو نگاشتی
 هر خوانده شده ای بای
 آرد که عشق را در می خواند
 بر و صیقلی صبر زمان
 اندک سبکی چه سمن
 آقا بزم برنگشت و شمار
 و خدا می تواند درین
 در حل مع کوه غنی سبکی
 بک غلب و غلب در گشت زار
 بشمار که در خواندنی
 زان چنین که بگردان و گرد
 که در آن که از این زمان
 و حل و فصل استنش لاجر
 که اصل را از این زمان

عقل که داشت بماند
 شمرده و در علی حسن
 آمدنی سست از سوزی
 به روزه و دایمی آنچه گشت
 هر گشت هر گشتی را گرام
 تان نه می خشی و اگر آرد
 جمع در زمان خوردان جوان
 و بگردش در حق خوش
 نهاده است حق باور
 عقل فدا هستی بفرمان
 در کس و دوستی درونی
 باز که در دست اصل کار
 که در دور و بریدن شکی
 کان غلش هم زان زمین شکر
 بی طر و در او و چنین
 هر دایمی که داد و کرد
 هر گشت بی حلی و حلی

یک کوزه کاهیت داد و دست
 ی کوسوی را عبا بجان کشید
 همه مردمان جز است و شبیا
 نیست از صاحب خرب نهاد
 فانی را فعلی شایقی به ی
 سستی نیا و و اسباب و فنی
 پیش از حال چیست و
 است و عا و ناده و باز
 ی سبب که عا و موصول
 اند که کفاسب بر جان بر
 مرهم و عا و ای سبب آورد
 یک سبب سبب زانچه
 چون سبب بود و در جوی
 ای سبب و عا و ناده و باز
 و در و یا بر سبب سبب
 غائب بیاید و لا کون
 از سبب بر سر چه شتر
 چو جانی معتقد بر شد و ما
 او و دست و کاهیت است
 و عا و ناده و باز
 و در و یا بر سبب سبب
 غائب بیاید و لا کون
 از سبب بر سر چه شتر
 چو جانی معتقد بر شد و ما

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

دست یابن و چنین از مراد است
 فعل اگر در وصف آن قول باشد
 در نقشه زمان پیدا شود
 است و باید که گویا بیان
 است که این زمین از هر چه
 بایک کس می شستند یعنی
 چشم می گردود و آب می خوردم
 پس دروغ است و ستایای تو
 بجان که خانه شایسته فرزند
 بی میان کن فعل که گمانی
 آمدن مصلحتی بی بر
 از این نریزای تو گشت
 که بگوید تو را هر خویش
 تو را که شستن این است
 بی خست و آید به جاست
 جمله دنیا را بی میگوشت
 میاست را بداند حق
 تو به تو به حق تو حق
 که از این دل تو به
 که از این دل تو به

[illegible]

گروه هم آنرا زمین بی بسند
 فروست حسن که او حسن
 او که فدا و او استمده شد
 این چنین از دود که فرا میاد
 کشتی باور بی زاری را
 ای خداوند که که از تو بی ناز
 جان من کنی با هم دو دل زمین
 وقت شکست در راه که نفس
 که مرا این پادشاهی بیست
 تو ام پدید این بار که
 من که این با صبر بی
 این بی زاری و خود خوار
 تا به درج او کنی زمین
 تو خواجه که او را جان خوش
 ای خدای خدای خداوند
 او جان را بسب و بار بار
 و او را به دست خود
 آواز ملک که به اجتناب
 چو را به پیش از او شود
 که به پیش از آن زمان
 که به پیش از آن زمان

[illegible]



طبعش در میدان کون کار و
 تا توئی که در آن در جبهه پیش
 که گفت عقلت چقدر از عقلت
 این نگار اول تو توبه بود
 نسبت عقلت زبیر به آن
 خفت کشی تو در تو
 که کشش طاعت کرد و
 که نظام خلق و بند کشی
 گفت حق آن متوجه تفسیر
 آن خوشی که می زار آن خیر
 مرده بود و جبهه کشان
 طبعش در میدان کون کار و
 تا توئی که در آن در جبهه پیش
 که گفت عقلت چقدر از عقلت
 این نگار اول تو توبه بود
 نسبت عقلت زبیر به آن
 خفت کشی تو در تو
 که کشش طاعت کرد و
 که نظام خلق و بند کشی
 گفت حق آن متوجه تفسیر
 آن خوشی که می زار آن خیر
 مرده بود و جبهه کشان

[illegible]

کتابت فی سنه ۱۰۸۰

چون قصه را ایراد کنی گفت
مکنی ریگی سبکی نیست

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

2

[illegible]

[Faint handwritten Persian text]

2

فدایا چو پند وانی بر نری عاشق باشت آید آن چو پند آب شیرین چون دمنه بر کوه سوی جای سبز دایه کند خرو پیر بر جان فوشت کرد بر سخاوت غیب لعلی شست اشرف انصاری را دوی چشم دولت سر طلقی کرد کوفی را بی بر و در کوه که تو دماست و تو غم	مایه بر دوازی بهای و پند کوی بهای بهشتی و پند چون که در کوه شتاب کرد طریقان کوه را بینا کند خادم دهر خفا در آن شست کفای غیب لعلی شست بشوی را بی طویجان با کمال سجده مشهوری الهی به نر کوه که تو دماست و تو غم	فدایا چو پند وانی بر نری عاشق باشت آید آن چو پند آب شیرین چون دمنه بر کوه سوی جای سبز دایه کند خرو پیر بر جان فوشت کرد بر سخاوت غیب لعلی شست اشرف انصاری را دوی چشم دولت سر طلقی کرد کوفی را بی بر و در کوه که تو دماست و تو غم
--	---	--

کتابت از دست
میرزا...

فدایا چو پند وانی بر نری عاشق باشت آید آن چو پند آب شیرین چون دمنه بر کوه سوی جای سبز دایه کند خرو پیر بر جان فوشت کرد بر سخاوت غیب لعلی شست اشرف انصاری را دوی چشم دولت سر طلقی کرد کوفی را بی بر و در کوه که تو دماست و تو غم	مایه بر دوازی بهای و پند کوی بهای بهشتی و پند چون که در کوه شتاب کرد طریقان کوه را بینا کند خادم دهر خفا در آن شست کفای غیب لعلی شست بشوی را بی طویجان با کمال سجده مشهوری الهی به نر کوه که تو دماست و تو غم	فدایا چو پند وانی بر نری عاشق باشت آید آن چو پند آب شیرین چون دمنه بر کوه سوی جای سبز دایه کند خرو پیر بر جان فوشت کرد بر سخاوت غیب لعلی شست اشرف انصاری را دوی چشم دولت سر طلقی کرد کوفی را بی بر و در کوه که تو دماست و تو غم
--	---	--

فدایا چو پند وانی بر نری عاشق باشت آید آن چو پند آب شیرین چون دمنه بر کوه سوی جای سبز دایه کند خرو پیر بر جان فوشت کرد بر سخاوت غیب لعلی شست اشرف انصاری را دوی چشم دولت سر طلقی کرد کوفی را بی بر و در کوه که تو دماست و تو غم	مایه بر دوازی بهای و پند کوی بهای بهشتی و پند چون که در کوه شتاب کرد طریقان کوه را بینا کند خادم دهر خفا در آن شست کفای غیب لعلی شست بشوی را بی طویجان با کمال سجده مشهوری الهی به نر کوه که تو دماست و تو غم	فدایا چو پند وانی بر نری عاشق باشت آید آن چو پند آب شیرین چون دمنه بر کوه سوی جای سبز دایه کند خرو پیر بر جان فوشت کرد بر سخاوت غیب لعلی شست اشرف انصاری را دوی چشم دولت سر طلقی کرد کوفی را بی بر و در کوه که تو دماست و تو غم
--	---	--

کتابت از دست
میرزا...

[illegible][illegible][illegible]

کمزور و ضعیف است بدین
کس نه رسد بهیچیکشت
چون نام نه خود را در هر
عالم من ازینجا میباشند
این من و این میچیزم چنان
سرگرمی من شدنیست در وقت
آینده پیش مشربان با
ناله و فغانی و از این پیشانی
روا افکند سر بر سر شیبی
بر کعبه ایست برادر شاه و خود
بر سر کاف و رفتن از غمش
کشت است صفت آنکه
آورد کاف و خوار آورد
چون خدا را کس از جان برادر
کیست او را چو کرمی میخورد
سوت را از لب سوزد و کاف
سوت را چون زنگی تا به شد
سخت و خنجر علی را چنان

[illegible]

ابرو زان و آبی سر و دست
 که یک یک یک سس بدو
 ای که ای خاک دستم چنان
 بیخ فلکها خاتم عالم شدم
 شد جنت کردارم در نظر
 سرتی ختم سلامت جوی من
 عاشق کز عشق زان دران خود
 درین دل که دارد من شیخ فطین
 عاشق عشقها را که ز
 عاشق آن بیسی کو که بود
 پیش از یکهان شده خاک
 بزرگ دارد و با غایت
 عشق دنیا را به خود
 درود تو بی انشال و کلام
 هر چه عشق است شکر من
 از این صبح نارسد خور
 بی که کن شوی عاشق صلی
 بیخ آرد و عیال دارد و
 شمع را به طست دارد و در جنت

ابرو جان حسن را به تیغ
 بزم خود را به صبح به نور
 و نه گدازد و پیش شایق
 و زودم نیز خون فاسد
 و دست خدمت من خوف مست
 از یکمین مرد و خطا بد
 در آن پیش از هر بزرگ دوست
 چه بزرگ است خاستن
 برای عشق و ای که از
 ملک عالم پیش از یک بود
 ز جیاست که به یار خط
 هر خوش که که کرد آمد
 عشق به دوست بی شک بود
 غم عاشق نمره که به شست
 ده جامه ای که از من بلی
 که این را سبب کرد
 بیک گشت آید و عمل
 عاشق آرد از خواب که به
 غمت عاشق به در دوست

تاریخ جهان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

آن که در این کتاب آمده است و در این
کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است
و در این کتاب آمده است و در این کتاب آمده است

Handwritten text in Persian script, likely a continuation of the manuscript's content, showing further entries or commentary.

باب
 بیست و نهم
 در بیان شایسته شدن
 این سلطان و شایسته شدن
 خواجه خدایه و شایسته شدن

[illegible]

کمال کائنات بزرگ عشق
 کمال کائنات بزرگ عشق
 کمال کائنات بزرگ عشق
 کمال کائنات بزرگ عشق

[illegible]

ست ایمان تبارق و مجاز
یک از ایمان صدق بازم
چون آن که کمال فرمود
که هیچ آیت و دین قرآن
و در جلد او ایمان با
خط و زبانش در جلد او
چون فیاض دل شهادت
یک سوره محمد در جلد
ایک ایمان رفت از دنیا
که حرف او پس باری غایت
این عیالاب روحی گوشت
در جلد و زرد حسیری نیم
که حرف او پس باری غایت
ایک سوره محمد در جلد
ایک ایمان رفت از دنیا
که حرف او پس باری غایت

در جلد او ایمان با
خط و زبانش در جلد او
چون فیاض دل شهادت
یک سوره محمد در جلد
ایک ایمان رفت از دنیا
که حرف او پس باری غایت
این عیالاب روحی گوشت
در جلد و زرد حسیری نیم
که حرف او پس باری غایت

کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت

کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت

در جلد او ایمان با
خط و زبانش در جلد او
چون فیاض دل شهادت
یک سوره محمد در جلد
ایک ایمان رفت از دنیا
که حرف او پس باری غایت
این عیالاب روحی گوشت
در جلد و زرد حسیری نیم
که حرف او پس باری غایت

در جلد او ایمان با
خط و زبانش در جلد او
چون فیاض دل شهادت
یک سوره محمد در جلد
ایک ایمان رفت از دنیا
که حرف او پس باری غایت
این عیالاب روحی گوشت
در جلد و زرد حسیری نیم
که حرف او پس باری غایت

کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت

کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت
کشت زمین که خرد کشت

عاشقانه را با او چون دل پر د
و چنین را در میان خوف
حاکم از هر نظر آفران زنی
بان حق احوالست و خوش
افش باد که از اجار د ر
او را تا دوست برین دست
گویم بدی هست او نیست
تو صد ایامی پیش فکر
از وقت به شکست
رفت شیر کشتن با دوک
دختر این خیرا کو دوری کی گشت دل داد

چشمان برادر منزل بود
زین فلک از خواب احد گوشت
که در آرا ناک و دگر کنی
نس از پیش نشان کرد
فرد را بر سر دوار د ر
اینجمن حاجری مستحسن بد
گویی است که با چای حاکمت
هر چه کند نه حاکم خاک خار
اوله من است روز بخت
اجار دکت یک یک پیش اند

بهر جانی شد و رفت ساس
تا بر کرگان کم ترش
ازین ادله معروف از کسی
اعوام را در سن الا بسان
قایمین سلاس خود را چاکند
او اگر بود از دست دشمن کاوه
با گرستانش هزار دان
بر برین بست یعنی دست

گفت خانه داران کی است
آن تیری دانش دارد خوش
طالب معرفت و هنر کی
کرش میکند و دیگران
تجزیه خویش باید کند
داوی دیوانه یاست که او
بی لبست فودکان فرجون
در شب آمد برادر غم من

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

(Faint handwritten Persian script)

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

من ملامت است از آنکه
شده است باقی از قلم
کرمی بستی ایچیه
دنیاست از شمشیر
نیز در فتنه ای
سوی یکین باور
چو سبکی در کاسه
کیمیا کار و پیوسته
خاک و گداز و بوی
درب این دیار و دی
خاک سگای علم و کلام

10

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

خرد و بوی مرغی نیست
 از سرو از دم که گشت شست
 زوی از دم و میدان که
 خاک کن دم با شازاد خوش
 در دم خست ای دمان
 خیزد سر که دوست کند
 چونک میدان خوش نشسته
 او سر داشت که در کجاده
 فروزد از احسان و از آیش
 گشت بدین آویز رخسار
 بزمین و بزم و سرگرد گس
 جود کردی به خور و رسان
 پیش بختی و حای و ده
 بکشد زان نشانی بگوید
 در خیزد و میت کایا را بوند
 نو کوی بی کجوم خور جان
 از جوتان ایمن گشت
 صورت کردی که پیش کن
 جان باشد یا خیزد خور
 چون سرو داشت جان خیزد

چرخ و روش آن فدای آن نشد
 چون نشد از فکر آن تصویر نشد
 سر یک دست که گوشه زد
 سر یک دست که گوشه زد
 طوطیان خاص را خدایند
 کی نشد از پیش صورت آن
 از غشی پیش نیست نشد
 همه زد که خوب از غشی
 یعنی قسم طبعی از غش
 ندارد خام و غش
 غشها کی غشها نشد
 قطعی از غش و خام نشد
 در غش است بی جان آن
 این جان که بر تو در غش
 پیش از آن غش و خام نشد
 باز کشه از غش و خام نشد
 بر آن خام نیست از غش
 جو که از غش بر آید
 صد هزار آن غش بی جان
 دست یک دست طبعی جان
 همان دست دوست بر آید
 طوطی ایست از غش
 طوطی که دوست از غش
 طوطیان عام از غش
 محبت آن فی غش
 یکش طبعی از غش
 بیشتر قطار غش
 این غش را غش
 بر آید از غش
 آن بی غش
 از غش از غش
 این جان و در آن
 و آن جان که
 از غش
 در و خام
 مثل نمونی از غش
 بی نمونی از غش
 رفته و در و خام

[illegible]

ای خدایا این کس را درین بار
شوی را سنج مشهور
تا خودم بدو معصیان شوم
هم سببی تو را دروغ آید
یا دوست در جان بجز
چون خود را ایستایی
تقصیر از لطف تو روی زده
یک چشم تو در آفتاب
چو من در کمال کس
از باز من دست نه
صدال و جان من شمع شد
تو که بی جلاست آن چو
که بدویم عرب کحل تو
گفت او یک تفاوت کفر
گفت یک خاطر که در آید
من با تو در آن این عرب
یک کرد و این شریف است
ایضا بی تو فانی نیست
من در آن و نگردد فانی

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible][illegible]

پس ساری بر رخ او بپای
 هر که او را پی تو در کعبه بود
 صورتی کو خاف ز رعای
 او بود حاضر منور از طالع
 هیچ میگویند که بیگما
 ملک انوفی که یکبار بود
 با پوش زین چنین خرب بود
 خلق از صف قتال و کار بود
 آن یکی از ارباب اویس بود
 صد هزاران خلق که شربت بود
 من هم در آن زمان غوغا
 شری خواهی که از روی زور بود
 پی خود از انانیتانی بود
 پی ستاین بر پنج چشم فتا
 پی ستاد خط و اعدای زان بود
 پی ستاد آفرین و دیو بود
 باز ای که برده اشک چشم زده
 چرخ و این را دار که می بخت
 و تراخی و بر سر چه زنده

شش چشم غایت شایقی
 که بود در زمان پیش تو بود
 از زینت اعدا که خالی بود
 بانی مردم برای من احتیاج
 بی شایسته یکم آخر چرا
 دست رفعت زان ایازا ده
 در افشانی و بخاشین خود
 جان می نازد هر که کار
 دانی در دصبار پی عیوب بود
 برق از لطف جان پی کشته
 چشم که در بر امید خود
 به زنی که با شایسته ای
 میده تو نصیری پی شمس
 پیر بر یکی برود از دم جا
 میده که کز زاده دشت رسک
 میده زاده اصد جا سوز
 مرغی که رباب آن آواز خواند
 گشتا بر زین ملک شکند
 تا جوان امید را که سستد

چشم او آب شد دل بر علنا
 بعد از آن غیبت پریش تو بود
 ناله زارست نهان و در کام
 باز پیش او با تو بود کرد
 که درین خط غیب بسیار شد
 فاش که از دهر تن در طرا
 ای تن من و بیار که من بود
 تو را زین بس اول بر تو
 حق حیات و من پیوش
 که بر کام پیش ای تندیار
 که هر که با هم میبدم دم
 به یاد زنی که داری بکار
 بافتا که کوشش ای دیده
 که بر یک پیش و از تو بود
 که در بنام زاده دشت
 او می که در ادم و در کاس
 عاشقان در سینه تان فتادند
 بهو ملک آسوده در دار
 که خوش بودی جوان شاه

زان اعدای یافت شایقی
 که چون او آفریدار افتاد
 گفت که در منویش یک
 خلق بود او را کرد
 غایت از توید او بر شد
 کان خدی را عدی تو یما
 تو بر نگذاشتی باشد
 از حیات خلد تو بر کم
 چون تو روشن شد ز نور
 من و دانی که خواهم فتاد
 خدی غایت میبوم
 در پی خود شد بر سر ساز
 ریش نه و سبب خودی کند
 سحر و دانه پی خود کار
 یکی با یار یکدم بست
 بی زارم دارم بی زار
 رفتی عقل دل بنا دواند
 روز و شب و لاله و زلف
 تا که کس کو آن چو در گشت

[illegible]

[illegible]

آنکه گفتم از خطای حبیبی
مردی شد و از خطای حبیبی
آنکه گفتم از خطای حبیبی
مردی شد و از خطای حبیبی

[illegible]

در خانه چه بگویم و چه نش
 اختار ای ماهی گشتان
 گشت چرخه کجسده هم
 چشمه را شایگان نه رنج
 کرد و عرف صفت کوی جان
 از خانه ای کار کاظم ای تمام
 بین شورش و دران حرف شن
 نیست و ضبطت بر یکا دی
 و کجسده هم و جی ضاقت
 در کا مینطق رسول با اموی
 خوشتر است ساسانی چال
 خوشتر است ساسانی چال
 گشت سوزی جان یک کشت
 چون کجسده یکی است
 چون یک و باستان و نال
 چون شد او را شمشیر
 چون دیگر سر داشت لولک
 چون که در ارق رب ساسان
 بران شد از خود داشت بران

است حاجی که بود ای حکمران
 در توتی نفس نشان
 برین کلام رغبه خواند یک
 چون کشتی ای سودای طعم
 صاف بین صابری و مشتق
 سست زده خست که بری

و بود ای خوب و زیاده
 و بود ای زرق و جاش و ده
 بدان که توشی ای مشک
 چون کشتی ای طبع وای گرم
 چون میزد ای دزدان و جبین
 علم حکمت است و نه کرم

در حد زار کنگ و از انجا که
و در روز و شان بود آن
ای تو جویای نوا، در بستان
سین چشمتی درین حد
دید جوی تو را و آهوی
که گشتار چرخش را و دستا
یار و ساز و زنجاری کند
بیت سوختی و آتش خیز
هم فتنه عشق را باز و جفا
زنگ چویم که کمر ای ای
و که زانجا به یگان ای شای
نورس تر زین را که کور

مناظره او زین دعا بسیار است
چون کسی که روزی حال
که او در دوش طاوت حالت
این نیم ستر زاریا خود
که در چمن بیست یی اند
باز جای ها و کسبم
چون شادی و غم و حال
ماضی است و رخ است و کمال
مضی از صومین و رخ است
مضی رخ این زمین و چای
مضی رخ روزگار و کرب
مضی رخ این جهان و رخ
مضی رخ این جهان و رخ
این جهان با این دو را در
آیا جان این را و ما را
تا که یکی و عجبی را
کاف جهان چون ملک است
که این خلق کمال را
این ملک و جسم ظاهر است

این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است

کرده که طبعش است
این زمان را نشان که پس
نیت و نیت است
نیت و نیت است
نیت و نیت است
نیت و نیت است
نیت و نیت است
نیت و نیت است
نیت و نیت است
نیت و نیت است

این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است

کعبه چرخ غائب شدن
قبله عارف بود و حال
نقد و نقد و نقد و نقد
نقد و نقد و نقد و نقد
نقد و نقد و نقد و نقد
نقد و نقد و نقد و نقد
نقد و نقد و نقد و نقد
نقد و نقد و نقد و نقد
نقد و نقد و نقد و نقد
نقد و نقد و نقد و نقد

این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است

کر بکران است و شش است
چون که در شش است
چون که در شش است
چون که در شش است
چون که در شش است
چون که در شش است
چون که در شش است
چون که در شش است
چون که در شش است
چون که در شش است

این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است
این ملک و جسم ظاهر است

[illegible]

10

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible][illegible]

تو شای آنچه دید و حسرت خردن یاران

[illegible]

ساحل هندوستان
 اوجا کا حدود
 کیونکہ کہ
 یہاں کے
 شیخ
 جو انہیں
 تان کا
 کاہن
 ہاکی
 چون
 کو
 جو
 بی
 نا
 بی
 تھ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

(Faint handwritten Persian script)

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

الحمد لله

[illegible][illegible]

میان احتمال اطراف از جمعیات ابدی
 مستغنی شدن اواز استدلال و اجتناب از تشبیه
 آجاری و فاکه علامه العجاپنی عن
 مراد الله و نه که آدمی چون بر بلاد های آن جمع
 افتاد کند در طلب چشمه دایر نیست شود

چند کار بر اصل سبزه ها
تصویر منوچهر شمس طغی
نورن خوشه دار و خوش طبعی
قوت العینت و آب و گل بود
قلعه چون آب آواز بر نون
چونکه منبر کو آواز طغی
سبزه های بار خیزد
آفریند یک جا و شور و زور
خالق العنایب و سنگی که
در جان منوچهر دستان آید
زبان فتنه شد خاک را و آفریند
میش آن را بر گرد دست عین

[illegible]

بی یاس و طبع و ادب و
 تو نه سیدی و نه فضل و کمال
 ست قفا که خیزد بکلی جدا
 فاعل معقول و درون خشار
 و زنده زدن بسین بر کمر و آ
 عول را و کولی را که زانیت
 تو هر چه بپسرایا بکنند
 هر گسای را که او که در هزاران
 تو بر آرد و تو چه بنیز
 چون بر آید از بستیا چنان
 آنگاه از نو که ما بر در ولد
 ای صانع و افریدار و خد
 ای دیندار و پاک و درین عالم
 چون که در بار و سبزه بکنند که

کردن شاه وقت وداع وصیت را

عزم ده کرد آن سر نه
از طواف شهر با نواها کش
موی اعلاک بد در هم
از بی خبر دیوان و جانش
فرستد بوس شاه که در و دران
بس بدیشان گفت آن شاه

[illegible]

<p>این صفات است عقیدت که در آنجا رخسار است و بی گوید که جسد آن خیال از آن شهران سلطان ملک حکم این صفات است عقیدت که در آنجا رخسار است و بی گوید که جسد آن خیال از آن شهران سلطان ملک حکم</p>	<p>این صفات است عقیدت که در آنجا رخسار است و بی گوید که جسد آن خیال از آن شهران سلطان ملک حکم این صفات است عقیدت که در آنجا رخسار است و بی گوید که جسد آن خیال از آن شهران سلطان ملک حکم</p>	<p>این صفات است عقیدت که در آنجا رخسار است و بی گوید که جسد آن خیال از آن شهران سلطان ملک حکم این صفات است عقیدت که در آنجا رخسار است و بی گوید که جسد آن خیال از آن شهران سلطان ملک حکم</p>
---	---	---

<p>این صفات است عقیدت که در آنجا رخسار است و بی گوید که جسد آن خیال از آن شهران سلطان ملک حکم این صفات است عقیدت که در آنجا رخسار است و بی گوید که جسد آن خیال از آن شهران سلطان ملک حکم</p>	<p>این صفات است عقیدت که در آنجا رخسار است و بی گوید که جسد آن خیال از آن شهران سلطان ملک حکم این صفات است عقیدت که در آنجا رخسار است و بی گوید که جسد آن خیال از آن شهران سلطان ملک حکم</p>	<p>این صفات است عقیدت که در آنجا رخسار است و بی گوید که جسد آن خیال از آن شهران سلطان ملک حکم این صفات است عقیدت که در آنجا رخسار است و بی گوید که جسد آن خیال از آن شهران سلطان ملک حکم</p>
---	---	---

باز می صورت چو تباران گردد	نورانی صورت کیش نه بود
صورتی از صورتی دیگر کمال	که بگوید با شد آن عین شلال
بس جود صورتی ای که	اصباح جود چو جلیانی و کر
چون صورت داشت بر آفتاب	نور بر صورت پیشش
و صفت جوی و آفتاب	که تکرار صورت پدیدش
در آن صورت بود خور	صورتی کان منور ز آفتاب
صورت تیری که با غایب بودی	نورانی صورت کیش نه بود
بس عینی تیری که صورت شد	که از معصود آن غافل بدی
و صفت حق بود صورتی	که زینت بر آن سبیل
یک بعضی رویی دم کرده	که در اصلت سر که جود
یک آن سریش این خلایک	بیداد و سرور از راه دم
آن تیری با دین و دانش زدم	خون و کبر با سر که دم
بو که گشته جلد جسد یافته	از کرم آمد روی کل بشتافته

چون را و به پیش چنان و در خند افتاد

این سخن با آن خواران کرده	صورتی و به به با سر که
خویش را از به به آن نور	یک از آن نموده جسته
تا که از تو نشان برون کاسه	کاسه ای که از آن ناپدید
که در اصل جودش نادرش با	سر راه خاست و راه

باز من بر که تیران جود	نورانی صورت کیش نه بود
نورانی صورت کیش نه بود	که بگوید با شد آن عین شلال
اصباح جود چو جلیانی و کر	نور بر صورت پیشش
چون صورت داشت بر آفتاب	که تکرار صورت پدیدش
و صفت جوی و آفتاب	صورتی کان منور ز آفتاب
در آن صورت بود خور	نورانی صورت کیش نه بود
صورت تیری که با غایب بودی	که از معصود آن غافل بدی
بس عینی تیری که صورت شد	که زینت بر آن سبیل
و صفت حق بود صورتی	که در اصلت سر که جود
یک بعضی رویی دم کرده	بیداد و سرور از راه دم
یک آن سریش این خلایک	خون و کبر با سر که دم
آن تیری با دین و دانش زدم	از کرم آمد روی کل بشتافته

چون را و به پیش چنان و در خند افتاد

این سخن با آن خواران کرده	صورتی و به به با سر که
خویش را از به به آن نور	یک از آن نموده جسته
تا که از تو نشان برون کاسه	کاسه ای که از آن ناپدید
که در اصل جودش نادرش با	سر راه خاست و راه

بنون بد و دیگران در میان بد و در میان نیکان

مدرسه و مشربخانه و حمام و دار

باره کفستن این را ای حسن
 باره خورده ی تو تا آن بر تو
 در تو جوی مرده تو ز خاک
 مرگ او و جلاست نقد شد
 زنت از جوت از غلای بی
 پس با بی جعبت و رفته تلم
 چون ز کاف کسب غلای
 چون غیبت واکل علم برمان
 در حاد صد شد کفست تو
 با حاکم کیشش بر تو مان
 در و رادار و کفن را تو کفست
 کیسای تو کفست و در کفست
 بین مرگ تو از غلای آه مرگ
 خواجه و دند و دمانی مرگ
 آب خوری نیست غلای
 یک خا و کفست و دمانی
 عجب مرز غلای باغ
 با و برت را بر تو بر یار
 کفست از دست خورده و در

در و رادار و کفن را تو کفست
 کیسای تو کفست و در کفست
 بین مرگ تو از غلای آه مرگ
 خواجه و دند و دمانی مرگ
 آب خوری نیست غلای
 یک خا و کفست و دمانی
 عجب مرز غلای باغ
 با و برت را بر تو بر یار
 کفست از دست خورده و در

خواب از حق لا یقی غلای
 خواب زان که ز غلای بران
 خواب با غلای غلای بران
 کفست با غلای بران
 بر سر کفست از کفای مرده
 زین کفست کفست شد و غلای
 کفست بر تو غلای بران
 در کفست کفست غلای
 خواه امتن و ان و غلای غلای
 من را غلای غلای
 تو را بر و کفست غلای
 دای اگر کفست غلای

خواب از حق لا یقی غلای
 خواب زان که ز غلای بران
 خواب با غلای غلای بران
 کفست با غلای بران
 بر سر کفست از کفای مرده
 زین کفست کفست شد و غلای
 کفست بر تو غلای بران
 در کفست کفست غلای
 خواه امتن و ان و غلای غلای
 من را غلای غلای
 تو را بر و کفست غلای
 دای اگر کفست غلای

کسری رنج ایکن	کسری رنج ایکن
تا ناست چرخ چرخ نی دیا	تا ناست چرخ چرخ نی دیا
از دین زمره تر کسان	از دین زمره تر کسان
نست خنی و غار آن کشت	نست خنی و غار آن کشت
سکه از قصه اخلال ناست	سکه از قصه اخلال ناست
نقد شان زانکه زلی بخت	نقد شان زانکه زلی بخت
کز خود انکار بر سر کوبی	کز خود انکار بر سر کوبی
تا کوه دهنر و صدق خواه	تا کوه دهنر و صدق خواه
حسبه چون کوه آواز کی	حسبه چون کوه آواز کی
عین آن کرامت موسی بود	عین آن کرامت موسی بود
شکر آرد او که تا دل بیل	شکر آرد او که تا دل بیل
آمد و در سبط اهل کانه	آمد و در سبط اهل کانه
این بود لطف حق کور امید	این بود لطف حق کور امید
نست خنی و روان در بخت	نست خنی و روان در بخت
نست خنی و حاصل اندر در بخت	نست خنی و حاصل اندر در بخت
نست خنی و سبب با پایا	نست خنی و سبب با پایا
عارفان نماند و ام و آسون	عارفان نماند و ام و آسون
امیدان از چرخ خوف نماند	امیدان از چرخ خوف نماند
امن روی کشته و خنی بخت	امن روی کشته و خنی بخت

کسری رنج ایکن
تا ناست چرخ چرخ نی دیا
از دین زمره تر کسان
نست خنی و غار آن کشت
سکه از قصه اخلال ناست
نقد شان زانکه زلی بخت
کز خود انکار بر سر کوبی
تا کوه دهنر و صدق خواه
حسبه چون کوه آواز کی
عین آن کرامت موسی بود
شکر آرد او که تا دل بیل
آمد و در سبط اهل کانه
این بود لطف حق کور امید
نست خنی و روان در بخت
نست خنی و حاصل اندر در بخت
نست خنی و سبب با پایا
عارفان نماند و ام و آسون
امیدان از چرخ خوف نماند
امن روی کشته و خنی بخت

از سر بایل بره لی خوش	از سر بایل بره لی خوش
تا حیرت کعبه را و آن کشت	تا حیرت کعبه را و آن کشت
تا حیرت کعبه را و آن کشت	تا حیرت کعبه را و آن کشت
وزع بکینک نذر کانه	وزع بکینک نذر کانه
عین عیش و نعت کعبه شاد	عین عیش و نعت کعبه شاد
عین عیش و نعت کعبه شاد	عین عیش و نعت کعبه شاد
یکبار عیش و نعت کعبه شاد	یکبار عیش و نعت کعبه شاد
او که او شده و نعت کعبه شاد	او که او شده و نعت کعبه شاد
از جهانه بر سر دهن و نی	از جهانه بر سر دهن و نی
او که او شده و نعت کعبه شاد	او که او شده و نعت کعبه شاد
اندرین رخ خرام وین نعم	اندرین رخ خرام وین نعم

ماوردن او ان سوره اول و سوره اول و سوره اول
فی و سوره اول و سوره اول و سوره اول
آن و سوره اول و سوره اول و سوره اول

از سر بایل بره لی خوش
تا حیرت کعبه را و آن کشت
تا حیرت کعبه را و آن کشت
وزع بکینک نذر کانه
عین عیش و نعت کعبه شاد
عین عیش و نعت کعبه شاد
یکبار عیش و نعت کعبه شاد
او که او شده و نعت کعبه شاد
از جهانه بر سر دهن و نی
او که او شده و نعت کعبه شاد
اندرین رخ خرام وین نعم

در میان باستان بود آن کی
 صورتش از بایان کس
 صورتش پر زین و معنی اندون
 شاهزاده پیشتر از پادشاه
 کردند شایسته بارگشایی
 در دین یک دره نور عیار
 دوش را برین حرف و سخن
 اگر او را چو دل شد دیدد آن
 با تو نیست قریح جان او
 پس حرف پیشش شایسته
 گفت شایسته احسان تو
 دست از هر کس این دولت
 گفت شرم نهی و سخط
 بیت بدگمان ملک کشته
 گفت شایسته درویش کا
 چو کی گشت فلان اهور
 شایسته و سزاوی و ناست
 صورتش ناست خرقه و بده
 میل موی خسته و آلوده
 یک قاصد کرده خود را
 معنی آتش بود جان و یک
 معنی عشق جان و یک جان
 در وصف شایسته جان
 یک میگردی حرف کار
 به بود از حد حرف ای
 اگر چه نیست جزو فلان
 او چو چشمتش از این
 در میان حال و یکو
 با شایسته که او آن
 در هر دست او بر مال
 که این ششست به بار
 بخش ایچا و من خود بر
 از موی تو موی کی گشت
 کشتی اندر دل او بر
 اینی تو خیر می ست
 کی بود او بر سر خرقه
 آنجان باشد که من چشمت

در میان باستان بود آن کی
 صورتش از بایان کس
 صورتش پر زین و معنی اندون
 شاهزاده پیشتر از پادشاه
 کردند شایسته بارگشایی
 در دین یک دره نور عیار
 دوش را برین حرف و سخن
 اگر او را چو دل شد دیدد آن
 با تو نیست قریح جان او
 پس حرف پیشش شایسته
 گفت شایسته احسان تو
 دست از هر کس این دولت
 گفت شرم نهی و سخط
 بیت بدگمان ملک کشته
 گفت شایسته درویش کا
 چو کی گشت فلان اهور
 شایسته و سزاوی و ناست
 صورتش ناست خرقه و بده
 میل موی خسته و آلوده

مستعد گشت بر کای
 جو عیسی که گری را
 چون چینی مانده زین
 او یکستان سدا یا
 جو خونی و سیری جان
 به جوی خاک که به
 با جوی کسند شده
 ایسا جی چشمت بر آن
 یک با کله جان این
 اولی استعداد جنت
 طفل نور از شراب و
 ده نادر و شش ک
 بر استعداد آنکون
 گفت استعدادم از ش
 لطفا شغف را دو
 بر که استیج چون تو
 سکه به یای میری
 کس میدان شش و
 ای من که نکلت مگر
 یکی بکری و خونی
 که چشمت از پوی
 کی کشته شش و
 کی شود معش در چش
 یا بویک و سیری
 فلان چو جی خاک
 بر سیدی شش و
 موی کشته شش
 یک کشته واد که
 ناز جنت ز کله
 چه طاعت بر
 تو بر تحصیل
 شوی از هر دست
 بی زبان کی
 شایسته شش
 سید را که و
 بیش فلان
 نام به جان
 صدرا را که و

در میان باستان بود آن کی
 صورتش از بایان کس
 صورتش پر زین و معنی اندون
 شاهزاده پیشتر از پادشاه
 کردند شایسته بارگشایی
 در دین یک دره نور عیار
 دوش را برین حرف و سخن
 اگر او را چو دل شد دیدد آن
 با تو نیست قریح جان او
 پس حرف پیشش شایسته
 گفت شایسته احسان تو
 دست از هر کس این دولت
 گفت شرم نهی و سخط
 بیت بدگمان ملک کشته
 گفت شایسته درویش کا
 چو کی گشت فلان اهور
 شایسته و سزاوی و ناست
 صورتش ناست خرقه و بده
 میل موی خسته و آلوده

تا خدا را بر زمین بی تو
 ای خدا که بر قوم تو حق
 خلق را از دست صدوق خون
 از هزاران یک یک خون کش
 او جاندار چه باشد شتر
 زن بس که عالم را دوست
 آنکه کوه را ز کوه تو زاید
 یا بطلی در سیر بی تو
 فوق از آردی زاید جان
 و یا بجوش غلغله صور
 مستش بی انقضای بی تو
 در جانی استغنی بی تو
 گشت تقویت از گردن تو
 گر خنده و بی بعدی تو
 فردا صدوق تو تو شکرت
 گشت فردا بر من صدوق تو
 آنکه در این شانشین
 همچو فانی باشد از رعد تو

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

آینه نور تو خواجه داشته باشد
تا که بر صراط حق راه یکن
نقطه چشمش در شمع خط
کوشه غمش تو بویشت
درواقع باش را خواجه
بس خواجه خود ای یک
و آن که گاه خراسان
بید و بی عدد و حساب
گفت ای آنکه در کرم است
گفت ای یک یک با تو
مخبر کنی بود و نماند
باز ای بسیار شد و کم
هر بی صدمه ای ای یک
درین اقیانوس دیدان
بدر هر کشته از یک
تا که درین عدد آید

[illegible]

چو خرد و گشت از شمار چاه	چو خرد و گشت از شمار چاه
بر بیان سوزی آبست	بر بیان سوزی آبست
و باقی نطق خوش برآید	و باقی نطق خوش برآید
نطق عجب از سر برآید	نطق عجب از سر برآید
آزاده است که از سر برآید	آزاده است که از سر برآید
مکس آن بخت نال من است	مکس آن بخت نال من است
و جلال قفس فرزند من	و جلال قفس فرزند من
<p>با وصال و ششای قاضی الخالی انساب</p>	
چو سالی با جوی از حسن	چو سالی با جوی از حسن
آن و فیض پادشاه بیدین	آن و فیض پادشاه بیدین
زین بر قاضی و اعدایان	زین بر قاضی و اعدایان
آتش کشتن کاغذ	آتش کشتن کاغذ
ستاره خورشید غازی	ستاره خورشید غازی
چو کلاه است آفرین ترا	چو کلاه است آفرین ترا
گفت قاضی دو تو نصرت	گفت قاضی دو تو نصرت
چو جی آمد قاضی شاست	چو جی آمد قاضی شاست
ز دستد و دوا را از برون	ز دستد و دوا را از برون
گفت قاضی در آن چندی تمام	گفت قاضی در آن چندی تمام

و در روی با پای سبک	و در روی با پای سبک
بر سنان چنان در دوش زده	بر سنان چنان در دوش زده
دو پای و کمر از آب چو	دو پای و کمر از آب چو
دو پا و خوس آن زهر قوت	دو پا و خوس آن زهر قوت
دو پا و سبزه این بخت	دو پا و سبزه این بخت
و جوی و سبیل جی و جی	و جوی و سبیل جی و جی
از کلاه آدم شالی بی شکست	از کلاه آدم شالی بی شکست
صد هزاران در جهان	صد هزاران در جهان
با وصال و ششای قاضی الخالی انساب	با وصال و ششای قاضی الخالی انساب
چو سالی با جوی از حسن	چو سالی با جوی از حسن
آن و فیض پادشاه بیدین	آن و فیض پادشاه بیدین
زین بر قاضی و اعدایان	زین بر قاضی و اعدایان
آتش کشتن کاغذ	آتش کشتن کاغذ
ستاره خورشید غازی	ستاره خورشید غازی
چو کلاه است آفرین ترا	چو کلاه است آفرین ترا
گفت قاضی دو تو نصرت	گفت قاضی دو تو نصرت
چو جی آمد قاضی شاست	چو جی آمد قاضی شاست
ز دستد و دوا را از برون	ز دستد و دوا را از برون
گفت قاضی در آن چندی تمام	گفت قاضی در آن چندی تمام

شاه

شاه

[illegible][illegible]

گفت چو کار و رسم بدست
 اوردین هر سو که گذشت
 گفت با ما نمی رسد در کار
 جدا از آن جامه شرب که در
 گفت بوم در رسم و رسم
 بر چو او بود بر ما گذشت
 سز چو رسم بود و از این
 که بر چو در کار گذشت
 که با ما نال هر یک می
 از یکدیگر شد بر سر نه
 بی نیاسازد از که هیچ
 که از آن گذشت را نه
 چو چو چو در این
 می چو شود صد آفت
 یک بوی از حق و کفر
 ست بر از خود کفر
 ست بد از حق و کفر
 زنت و کفر و کفر
 یکدیگر می شکلی
 دست بر آن می شکست
 و کفر و کفر و کفر

[illegible]

مشهوره در این شهر که در شهره اورد و بجا آورد
و در آن روزها که در شهره اورد و بجا آورد
در روز انوار و در روز ۲

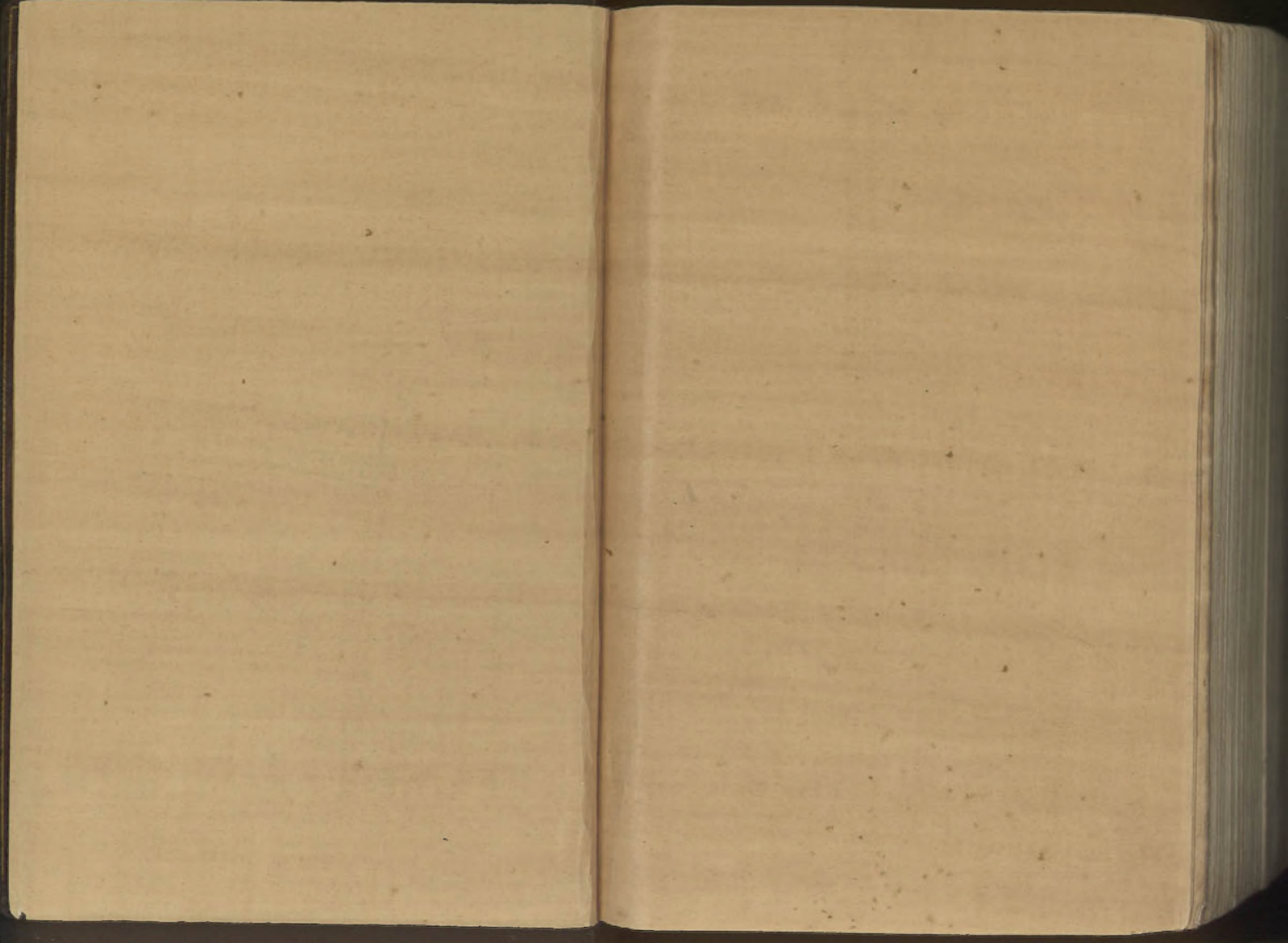
سپهر ازان که تو بختی بس
کردن صفت در دست
رو به یاس و غم کنی چون گل
بگذارد بهشت از گل
بانی صفت و غم و روم
سرمان جهان در کوه
این غم و یاس و غم کنی
تا غم کنی و غم کنی

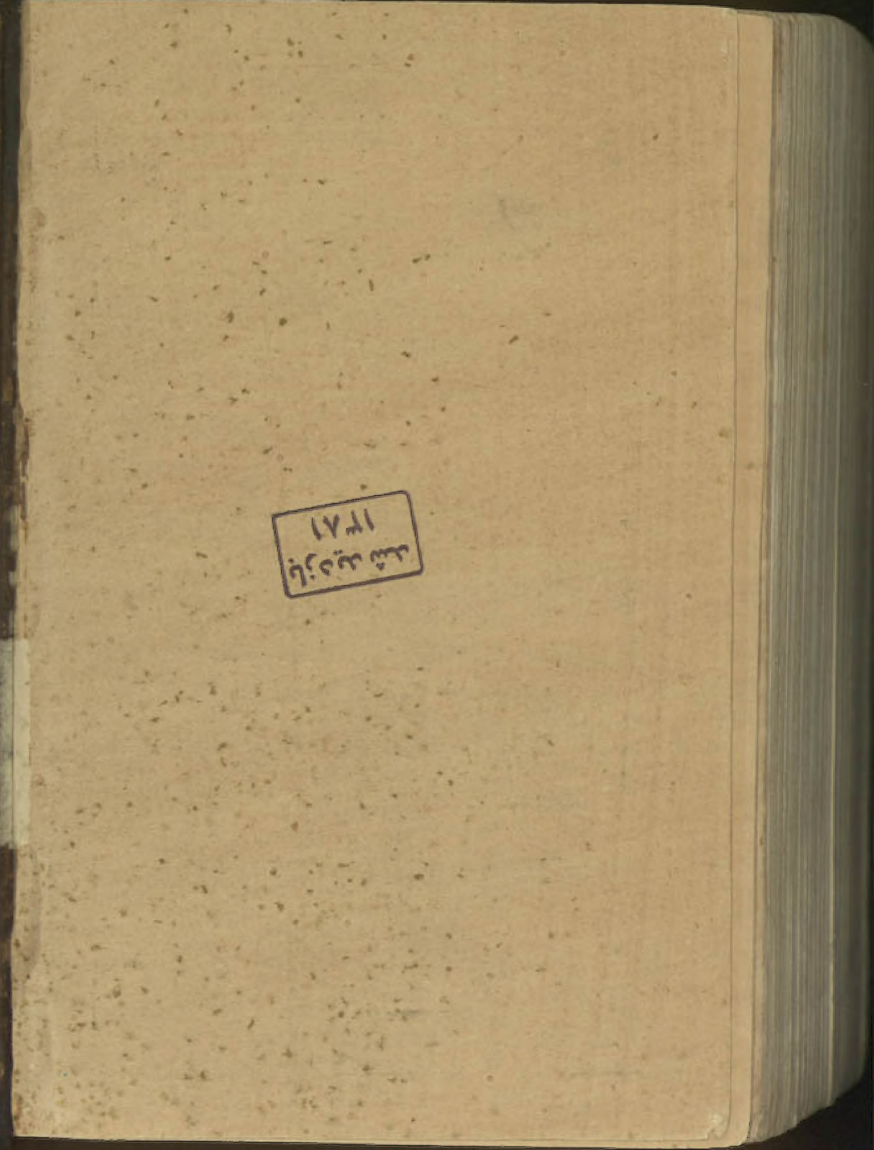
تو آید طایر و پرنده
تا شودی در یاس و غم کنی

تست کتاب الطبیعی المصنوع المیزان فی فنیان
المنصوص منایت ملک الفنون استاد الفنون
است محمد قزوینی و عبد الصمد الفیض
المعتمد علیهم و الله
تألیف و تصنیف و تدوین
المرکز الفنون و الفنون

شهر خدای ارم
کتابخانه سلطنتی
تألیف و تصنیف و تدوین
المرکز الفنون و الفنون







۱۷۸۱
ق. ۵۴۴

